

بهار و سیاست

دکتر شهین سراج

زندگی سیاسی بهار مانند دیگر جنبه های زندگانی او پیچیده و پر فراز و نشیب است و از جانب دیگر با آفرینش های علمی و ادبی او پیوندی تنگاتنگ دارد. یکی از صاحب نظران: *در رابطه با فراز و نشیب زندگی سیاسی بهار می گوید

درپهنه تاریخ سیاسی ایران، شاید کمتر کسی را بتوان یافت که هم در ابعاد " گوناگون ادب فارسی (تصحیح متون) و پژوهش و تحلیل (سبک شناسی) و روزنامه نگاری و فراهم آوردن مقالات گوناگون (روزنامه نو بهار، تازه بهار و مجله ی دانشکده) و عرصه ی شعر و شاعری (در سبک ها و شیوه ها و انواع مختلف) چنان برجستگی یافته باشد و همزمان در میدان مبارزات ملی و آزادیخواهانه و روشنگری های سیاسی از پیشگامان باشد. چندین بار به زندان برود و به تبعید فرستاده شود و نیز چندین بار بر مسند نمایندگی مجلس شورای ملی بنشیند. گاه تندروی داشته باشد و گاه کندروی. گاه یک دندگی نشان دهد و گاه تمکین نماید. نسبت به شخصیت های سیاسی کشور گاه تشخیص درست و عینی داشته باشد و گاه به دلایل روابط عاطفی او با برخی شخصیت های سیاسی و سوابق حرکتی جریان ها، داوری های نا صواب در باره اش ابراز شود، گاه در کابینه ای راست گرا به مقام وزارت بنشیند، و گاه کنار نشیند یا چپ گرانی نشان دهد کتاب تاریخ احزاب سیاسی بنویسد که هیچ محقق از خواندن آن بی نیاز نیست و در تمامی این زیرو .. بم ها انسانی فرهنگی، صادق، ایران دوست، ملت خواه و پاکدامن باقی بماند بر گرفته از سخنان دکتر تکمیل همایون، ویژه نامه ی همایش بزرگداشت بهار* تهران 1383، ص 40

زندگی سیاسی بهار را میتوان از منظرهای گوناگون مورد پژوهش قرار داد

فعالیت های حزبی، مبارزات پارلمانی و نمایندگی او در دوره های مجلس شورای ملی، جبهه گیری های او در برابر سیاست های استعماری روس و انگلیس، حضور و غیبت او در کودتای سوم اسفند 1299، پیوستن به اقلیت مجلس، نقش او در مجلس پنجم و مخالفت با طرح تغییر سلطنت، گرایش یا عدم گرایش او به چپ گرایان، خدمات او در پست وزارت فرهنگ کابینه ی قوام السلطنه، مقالات و آفرینش ادبیات سیاسی، نزدیکی یا دوری او به شخصیت های عمده ی سیاسی زمان مانند مدرس، وثوق الدوله، سید ضیاء، قوام السلطنه، و بسیاری مسائل دیگر

اما بی شک عمده ترین نقش سیاسی بهار را در رابطه با نهضت مشروطیت باید جست و جو نمود. مشروطیت و پای گیری مجلسی صالح و برقراری حکومت قانون، بزرگترین آرمان سیاسی و تعیین کننده در زندگی بهار بود. آرمانی که بر فرازو فرود روحیات و

سرخوردگیهای بهار تأثیری ژرف داشته و آفرینشهای او را چه در پهنه ی شعر و چه در عرصه ی روزنامه نگاری و حتی تألیفات تاریخی، به زیر سیطره ی خود گرفته است. به خاطر این پیوند تنگاتنگ است که شناخت بهار و سیاست را با غور رسی در بازتاب وقایع نهضت مشروطیت در اندیشه و شعر او آغاز می کنیم

قصیده ی مجلس چهاردهم یا داستان یک سرخوردگی

سیری در برخورد شعر بهار با تاریخچه مجلس شورا

در میان اشعاری که محمدتقی بهار، آن شاعر ستایشگر وطن و آزادی و آن فرزند خلف انقلاب مشروطه، در آخرین دهه ی زندگی خویش (1320-1330) در مورد نهضت مشروطیت و سرنوشت مجلس شورای ملی سروده است، قصیده ی مجلس چهاردهم (1) هم از حیث درونمایه و هم به لحاظ آفرینش فضایی عاطفی، از کیفیت خاصی برخوردار است. یادداشتی که درباره ی این قصیده در دیوان بهار آورده شده، به ما می آموزد که شاعر سروده ی مزبور را با الهام از حوادث سال 1323 و ترکیب مجلس چهاردهم آفریده است و حرمان و رنجی که در آن بیان داشته، بازتاب رویدادهای این دوره از تاریخ کشور ماست. این نکته دور از حقیقت نیست و لاقلاً بر بخشی از این سروده مصداق پیدا می کند، اما به گمان ما بنمایه ی این قصیده و در نگاهی کلی تر فضا و بافت آن حکایت از زخمی عمیق تر و رنج و حرمانی کهن تر می کند که حوادث سال های بیست و ترکیب مجلس چهاردهم، تنها نمکی را ماند که بر آن زخم دیرینه پاشیده باشند. به خاطر شکنجی که این زخم قدیم در روح و روان بهار باقی گذاشته است، از کنار آن و به همان نسبت از سروده ای که بیانگر آن است، نمی توان بی تفاوت عبور کرد. از این رو بررسی این قصیده ی نمادین و پی گیری چگونگی شکل گیری مضامین و مفاهیم اساسی آن را در مسیر زندگانی و هستی سیاسی بهار موضوع این گفتار قرار می دهیم.

قصیده ی مجلس چهاردهم، پنجاه و پنج بیت دارد و شاعر آن را با وصف گردش غروبگاهی در محله ی بهارستان و به دور مجلس شورا آغاز می کند. ظاهراً گردش در این محله از عادت های او بوده و بیش تر غروب ها از منزل خود تا بهارستان را پیاده طی می کرده است. چه بسا مضامین اصلی قصیده ی مورد نظر نیز در همین گردش های غروبگاهی در ذهن او شکل گرفته باشند (2). به هرگونه آن چه بهار در آن مکان می بیند، خاطرش را آن چنان

می‌آزارد که با دلی افسرده و زبانی مویه‌گر به نقش تابلویی بس رقت‌آور دست می‌زند و فضایی می‌آفریند پر از وحشت، آکنده از سیاهی. او از آن ساحت که «روزی آیتی از سعادت» بود مکانی می‌سازد تاریک‌تر از «تیره شبان دیجور»، جنتی رسم می‌کند «بی‌حور و پری» و «سراپای قصور» که زیر هر گلبن آن هزاران عقرب و جانور موذی خانه کرده است. بلبل این باغ از فراق مردان شریفی که روزی در این سرا گلبن‌گ آزادی سر می‌دادند نوحه‌گر است و قمری‌اش از مرگ و کیلان غیور مویه‌گر. از زیر و بم و سایه‌روشن‌های قلم بهار، آوای دلخراش مرگ آزادی و ماتم دلخراش به‌خاک‌سپاری یک آرمان به گوش می‌خورد. صدا را به خود شاعر می‌سپاریم

به بهارستان افتاد مرا دوش عبور
جنتی دیدم بی‌حور و سراپای قصور
حوریان کرده رخ از فترت ایام دژم
قصرها یافته از فرقت احباب فتور
سر بسر یافته تبدیل به آیات عذاب
آنکجا بوده سراپای پر از آیت نور
ساحتی کایتی از روز سعادت بودی
گشته تاریک‌تر از تیره شبان دیجور
زیر هر گلبن او جمع هزاران عقرب
دور هر نوگل او گرد هزاران زنبور
بلبلش نوحه‌گر از فرقت مردان شریف
قمری‌اش مویه‌گر از مرگ و کیلان غیور

آری، آن‌چه در آن باغ یافت می‌شود به‌جای زندگی، یادآور نابودی و مرگ است. حتی پرندگان و گیاهان و نسیم سحرگاهی که راه و بی‌راه آن باغ آزادی را می‌روبد، در این حسرت هم‌نفس بهار می‌شوند و هنگامی که شاعر گوش به‌دیوار این باغ می‌سپارد، صدای «پاران قدیم و رهروان راه آزادی را می‌شنود، «ولی از ملک عدم»، «ولی از عالم گور

آید آواز سلیمان ولی از ملک عدم
می‌رسد بانگ مدرس ولی از عالم گور
فاخته کوکو گویان که کجا رفت بهار
ورشان مویان مویان که کجا شد تیمور
هر سحرگاه بروبد ره و بیراه نسیم
به امیدی که کند موتمن‌الملک عبور
جای کیخسرو بگرفته فلان گبر به زر
جای مستوفی بنشسته فلان رند به زور(3)

از بیت دهم بهار وارد وصف مجلس چهاردهم و نمایندگان آن می‌شود که به دیده‌ی شاعر، به‌جای خدمت به مردم، خیانت و تزویر و تقلب پیشه کرده‌اند. سراینده‌ی قصیده‌ی مجلس چهاردهم در تنفر از این مجلس تا آن‌جا پیش می‌رود که آرزوی در محاق فرو رفتن این «ماه شرور منحوس» را می‌کند

در یک برآورد کلی می‌توان گفت که کاربرد زبان و واژگان و دیگر عناصر شعری همچون لحن و آهنگ و صور خیال، همه باری از آزرده‌گی و شکنجی روحی دارند. نکته‌ی درخور توجه آن است که ما مضامینی از این دست را که نشان از سرخورده‌گی آرمان‌های شاعر دارند، در دیگر اشعار او نیز که در همین دوران سروده است باز می‌یابیم. برای نمونه در قصیده‌ی تاسف بر گذشته (4) بهار حتی کوشش‌های خویش را در راه دستیابی به آزادی و قانون، «مشتی اعتبارات» می‌نامد و می‌گوید

دو ده سال اندرین تاریک دوزخ
که آنرا روضه رضوان گرفتم
به امید نجات ملک، خود را
بشیر شوکت و عمران گرفتم
عصایی از دهاوش در دو انگشت
بسان موسی عمران گرفتم
ز استقلال و آزادی و قانون
به پیش دیده شادروان گرفتم
شدم سرگرم مشت‌ی اعتبارات
و ز آن او هام خوش عنوان گرفتم
شدم غافل ز تقدیر الهی
پی آبادی ایران گرفتم
چه محنت‌ها که در تبعید دیدم
چه عبرت‌ها که از زندان گرفتم
ندانستم که محکوم زوالیم
طبیعت را چو خود نادان گرفتم

دربار خورد با لحن مغموم بهار، در قصیده‌ی مجلس چهاردهم و دیگر سروده‌های این شاعر که باری از سرخورده‌گی دارند، با یک پرسش بنیادین روبه‌رو می‌شویم: شکنج روحی این شاعر مشروطه‌خواه که عمری را بر سر مبارزه برای برپایی مجلس ملی و کسب آزادی و رواج حکومت قانونی گذاشته، از چه زمانی و تحت تاثیر چه عواملی به وجود آمده است؟ آیا در کاوش ریشه‌های این سرخورده‌گی، باید به سایه‌های سیاسی که بر مجلس چهاردهم سایه افکنده دقت کرد یا باید ریشه‌های آن را در دوره‌های دیگری از تاریخ تحولات مجلس و زندگی سیاسی بهار جست و جو کرد؟ از میان صدها رویدادی که تاریخ و سیر تحول مشروطه را در ایران می‌سازند، از جمله بمباران مجلس به فرمان محمدعلی‌شاه، تعطیلی آن در برابر التیماتوم روس‌ها، کنش جناح تندرو و ترور پاره‌ای از شخصیت‌های مشروطه‌خواه، استقرار دیکتاتوری رضاخان و حذف اقلیت مجلس، و محرومیت بهار از انتخاب شدن در مجلس هفتم و بسیاری حوادث دیگر که یادآوری آن‌ها سخن را به درازا می‌کشاند، کدامیک سهم بیش‌تری در تلخ‌زبانی این شاعر داشته‌اند؟ به‌یقین در شکل‌گیری این لحن هم عوامل و رویدادهای عرضی زمان دست دارند و هم حوادثی دور دست‌تر. از این‌رو برای دستیابی به ریشه‌های این دل‌سردی، می‌بایست به همه‌ی آن عوامل توجه کرد. اما در مرحله‌ی نخست و پیش از سفر به گذشته‌ها می‌بایست به فضای سیاسی، مجلس چهاردهم و حال و هوای، که قصیده‌ی بهار در آن شکل گرفته

سایه‌های سیاسی مجلس چهاردهم فضای سیاسی حاکم بر مجلس شورای ملی را در این دوران می‌توان با تاکید بر چند ویژگی ترسیم کرد:

الف- حضور متفقین و اشغال نظامی ایران فرمان انتخابات مجلس چهاردهم در اواخر تیرماه 1322 در شرایطی اعلام شد که نیروی نظامی و اشغالگر متفقین در خاک ایران بودند و در بیش‌تر امور داخلی کشور به‌وسیله‌ی طرفداران خود دخالت می‌کردند. مجلس شورای ملی در ششم اسفند 1322 مطابق با 26 فوریه 1944 رسمیت یافت، اما تا رهاسازی خاک ایران هنوز راهی دراز، همراه با پیچ و تاب‌ها و دسیسه‌های سیاسی گوناگون در پیش داشتیم که دامنه‌ی آن به مذاکرات مجلس نیز کشیده شده بود. فضایی از پنهان‌کاری‌ها و حضور و نفوذ بیگانه بر مجلس حاکم بود که یادآور دوران تلخ اوج‌گیری سیاست استعماری روس و انگلیس در صدر مشروطیت بود.

ب- حضور گسترده‌ی دسته‌جات و احزاب سیاسی که هستی و کار آن‌ها در نظام رضاشاهی ممکن نبود و پس از رانده شدن آن شاه خودکامه از ایران، وارد کارزار سیاسی شدند.

برای نمونه، حزب کمونیست ایران با تشکل و نام جدید حزب توده مشغول فعالیت شد و توانست هشت نماینده به مجلس چهاردهم بفرستد و بر بسیاری از نهادهای سیاسی و اجتماعی تأثیری ژرف بگذارد. آزادی و فعالیت احزاب از آرزوهای بهار بود اما او هیچ‌گونه سرسپردگی‌ای را به کشورهای دیگر برنمی‌تابید و از همان آغاز، پی‌آمدهای شومی برای حضور حزب توده در مجلس پیش‌بینی کرد. حوادث سال‌های بعد و طرفداری آن حزب از سیاست جدایی‌طلبانه‌ی پیشه‌وری، پیش‌بینی بهار را تا میزان زیادی ثابت کرد.

ج- بازگشت بسیاری از شخصیت‌ها و بازیگرانی که در تمام دوران مشروطیت از صحنه رانده شده بودند.

در مجلس چهاردهم دکتر محمد مصدق، به‌عنوان نماینده‌ی اول تهران در مجلس حضور یافت که بی‌شک می‌توان از آن حضور و جنبه‌های مثبت آن نکته‌ها آورد، اما در کنار آن باید از حضور سیدضیاءالدین طباطبایی، صحبت به‌میان آورد. کسی که عامل و نخست‌وزیر کودتای سوم اسفند 1299 خورشیدی بود و به‌مدت بیست سال دور از ایران زیسته بود، ولی در این دوره از قانونگزاری، به‌عنوان نماینده‌ی شهر یزد در خانه‌ی ملت صاحب جا و مکان شد. حضور سیدضیا سبب برانگیختن خشم بسیاری از زخم‌خوردگان کودتا گردید. از جمله بهار که به‌دنبال آن رویداد، حبس و توقیف و بسیاری دشواری‌های دیگر را دیده بود. رجال و احزاب سیاسی

به افشاگری علیه اعمال سیدضیا برآمدند. دامنه‌ی این افشاگری‌ها از عالم مطبوعات و محافل سیاسی به مجلس چهاردهم نیز کشانیده شد و بدین‌خاطر بخش عمده‌ای از عمر این دوره از قانونگزاری، به بر ملاکردن پیشینه و خلاف‌کاری‌های سیدضیا و ایادی او گذشت و خانه‌ی ملت را مبدل به میدان مشاجره و تسویه حساب‌های پرتنش کرد. حال و هوایی که دلخواه بسیاری از کسانی که از گشودگی فضای سیاسی درخواست‌های مهم‌تری داشتند نبود.

د: تقلب در انتخابات

نکته‌ی دیگری که به ترسیم فضای سیاسی مجلس چهاردهم و در نتیجه درک دلایل ناخرسندی بهار کمک می‌کند، شیوه‌ی برگزاری انتخابات این دوره است که در بیش‌تر نقاط کشور، با مداخله‌ی مغرضانه‌ی رئیس دولت وقت، سهیلی و وزیر کشور او تدین صورت گرفت. روی این اصل، افکار عمومی انتظار داشت که مسببین تضییع حقوق جامعه تحت تعقیب قرار گیرند تا در دوره‌های بعدی این حق ملی از دستبرد مقامات داخلی و خارجی مصون بماند. به نظر می‌رسد آگاهی بهار از چگونگی گزینش نمایندگان و راهیابی چهره‌هایی همچون سیدضیا به خانه‌ی ملت است که او را بر آن می‌دارد تا در مقالات خود در روزنامه‌ی نوبهار و یا در شعرهای خود از جمله قصیده‌ی انتخابات (دیوان ص 775) و همچنین مجلس چهاردهم (ص 778) از چگونگی شکل‌گیری مجلسی که به دیده‌ی او نمایندگانش صلاحیت سخنگویی ملت را ندارد سخن بگوید:

آه از این مجلس و دولت که تو گویی از غیب

همه هستند به ویرانی کشور مامور

این وکیلان که به فرمان رضاخان بودند

همه از عهد ششم جالس این مجلس سور

اینک از غفلت ما، ماه شب چارده‌اند

تا کی افتد به محاق این مه منحوس شرور

ناخرسندی بهار با حوادث ماه‌های آخر این دوره از قانونگزاری شدت و حدت بیش‌تری می‌گیرد و آن هنگام برپایی غائله‌ی آذربایجان، قیام پیشه‌وری و جانبداری حزب توده از اقدامات این فرقه و بازی‌های سیاسی قوام‌السلطنه است. بهار در قصیده‌ی دیگری به نام یک صفحه از تاریخ (دیوان ص 817) از ملعبه و مسخره شدن مجلس چهاردهم و از بی‌اختیاری این رکن مهم در تصمیم‌های عمده‌ی دولت سخن گفته است:

جرم خورشید چو از حوت به برج بره شد

مجلس چاردهم ملعبه و مسخره شد

آذرآبادان شد جایگه لشگر روس

دسته‌ی پیشه‌وری صاحب فری فره شد...

۱۴۰۱/۰۵/۰۱

حاروایی همی از ری به سوی مسحو رتب
جمله خاطرها مستغرق این خاطره شد...
کاروان شده باز آمد بی‌نیل مرام
مرکز ایران ماتمکده و مقبره شد...
ارتجاع آمد و از آزادی کینه کشید
رفت پالان گرو ایام به کام خره شد
مشکلات پلتیکی همه از یاد برفت
گفتگوها و خطرها همه از ذاکره شد...

هرچند عواملی که برشمردیم در شکل‌گیری زبان تلخ بهار در قصیده‌ی
مجلس چهاردهم و دیگر سروده‌های او در این دوران تأثیری وافر داشته
است اما بی‌شک این تلخ‌زبانی الفبای نخستین خود را از دیگر مقاطع
تاریخی نیز به ارث برده است. از این رو داوری در این زمینه بدون
کاوشی ژرف در مقاطع گوناگون نهضت مشروطیت ناممکن خواهد بود. از
جانب دیگر، درک ماهیت و زوایای سرخوردگی بهار، بدون تأمل در
پایگاهی که این نهضت در زندگی، ذهن و زبان این شاعر داشته است
فراهم نخواهد شد.

بهار و نهضت مشروطیت

باید دانست که بهاری که در سال 1323 یعنی سال آفرینش قصیده‌ی
مجلس چهاردهم در برابر بهارستان، آن بنای آزادی ایستاده و توسن خیال
را به گذشته‌ها می‌تازاند و آوای یاران قدیم را می‌شنود، مبارز بزرگی
بود که از سال 1285 خورشیدی یعنی هنگامی که بیست سال بیش‌تر
نداشت به نهضت مشروطیت پیوست و در این راه از هیچ‌گونه تلاش و
کوششی دریغ نکرد. او از مقام خود به عنوان ملک‌الشعرای آستان قدس
دست کشید و به آزادیخواهان و حزب دموکرات پیوست. در راه نشر افکار
آزادیخواهانه، چند روزنامه تاسیس کرد: نوبهار، تازه‌بهار، زبان آزاد،
ایران و دانشکده. سپس خانه و خانواده را رها کرد و به عنوان نماینده در
دوره‌ی سوم مجلس شورای ملی راهی و ساکن تهران شد.
در تهران و در دوره‌های سخت مبارزه‌ی مردم برای برپایی و نگاهبانی از
نهادهای حکومت مشروطه، شرکتی فعال داشت و چندین بار به خاطر دفاع
از آرمان‌های خود به‌ویژه در دوران رضاشاه به زندان و تبعید گرفتار شد.
در یک برآورد کلی، باید گفت که جنبه‌های گوناگون شخصیت بهار
به عنوان شاعر، روزنامه‌نگار، سیاستمدار و حتی پژوهشگر، در بطن
نهضت مشروطه شکل گرفته است.

هرکدام از وجوه کارنامه‌ی سیاسی و ادبی او را می‌بایست به‌طور جداگانه
مورد بررسی قرار داد تا به نمونه نقش، سیاست بهار در دهه نود تا دهه

شکل‌گیری مجلس و جبهه‌گیری‌های او در بزنگاه‌های عمده و گیرودارها و فراز و نشیب‌ها مسئله‌ای است که هنوز به‌درستی کشف نشده است. پیوستن او به اقلیت مجلس و نگاهبانی‌اش از قانون اساسی در برابر تحمیل ماده‌ی واحده‌ی تعویض سلطنت و غیره، هنوز در هاله‌ای از ابهام به‌سر می‌برد. از سویی دیگر، تاثیر عملکرد بهار، به‌عنوان روزنامه‌نگاری که سبک کارش در بطن مشروطیت شکل می‌گیرد، بر پاره‌ای از جریان‌های سیاسی زمانه قابل تامل است. اما آن‌چه در این گفتار مورد نظر ماست، بهار آرمانگراست. انسانی که برای وطن خویش، آرزوی سعادت و بهروزی دارد و فکر می‌کند که تنها راه دستیابی به آن، حکومت قانون و برپایی مجلس و مبارزه با استبداد است. در راه این آرمان چنان‌که آوردیم از هیچ‌گونه تلاش و کوششی فروگذاری نمی‌کند، اما از پس آن همه کوشش و تلاش چه پیش می‌آید که این مبارز سرسخت را چنین دلسرد و سرخورده می‌بینیم؟!

نشانه‌های راهبرد به یک سرخوردگی

برای راهبری به نشانه‌های این سرخوردگی می‌توان زندگینامه‌ی او را بررسی کرد، و اسناد و مدارک گوناگون را پیش چشم گذاشت، اما به دیده‌ی ما گویاترین سندی که می‌تواند ذهن کاوشگر را به چگونگی شکل‌گیری آزردگی بهار برساند، شعر اوست. تنها آن رشته‌ی «تنیده زدل و بافته زجان» است که می‌تواند ما را به زوایای روح این آرمانگرای دردمند راهبری، و از فراز و فرود آن به‌ویژه در راه آرمان مشروطیت آگاه سازد. زیرا نباید از یاد برد که این آرمانگرای بزرگ را با دیگر آرمانگرایان فرقی اساسی است و آن این که او شاعر است؛ آن‌هم شاعری سترگ، که شعرش را با جریان زندگی و فراز و نشیب آن پیوند داده و از آن پناهگاهی برای خود ساخته تا هر زمان از گیر و دار روزگار خسته و فرسوده می‌شود، به آن پناه ببرد، و خود این پناهجویی را چه زیبا در شعری با تضمینی از شعرهای مسعود سعد سلمان در قصیده‌ی سکوت شب (5) بیان کرده است:
بیتی به حسب حال بیارم از آنچه گفت
مسعود سعد در آن بلندجای
«گردون به درد و رنج مرا کشته بود اگر
پیوند عمر من نشدی نظم جانفزای»

بهار و مشروطیت و نظم جانفزای

شعر بهار در برخورد با مشروطیت از چند ویژگی عمده برخوردار است:

۱- از آن‌هاست که به‌جای شعار و ادعای کلی، به بیان واقعیت‌ها و مشکلات می‌پردازد.

- یحیی از آن‌ها، «حسین دورانی» است. احرار اولین شعر او، تصفیه حد و داد که در مورد صدور فرمان مشروطیت است و در سال 1285 خورشیدی سروده تا آخرین قصیده‌ی او، تاسف بر گذشته که در سال 1324 خورشیدی پرداخته شده، کار او را دنبال کنیم روایت نزدیک به نیم قرن تاریخ آزادی‌خواهی و تلاش برای حکومت قانونی در این مرز و بوم را در آن‌ها می‌یابیم.

- دیگر ویژگی شعر بهار در رویارویی با نهضت مشروطیت، «تنوع و غنای درونمایه»ی آن است. او هم به زمینه‌های شکل‌گیری این نهضت توجه دارد و عوامل سیاسی و اجتماعی آن را در شعر خویش می‌آورد، هم به وقایع و مقاطع عمده نظر دارد و هم به نقش چهره‌ها و شخصیت‌های عمده می‌پردازد.

- «تحول ذوق و زبان» این شاعر، ویژگی دیگری است که باید به آن توجه کرد. جهان شعر بهار پهناور است اما در بطن مشروطیت است که شعر او جان می‌گیرد. (6) بخش مهمی از عناصر شعر او چون قالب، زبان، آهنگ و ترکیب‌آفرینی ملهم از مشروطیت و رویدادهای آن و ملهم از آن آرمان بزرگ است (7) بهار با سیر حوادث مشروطه گاه سرمست از پیروزی، گلبنانگ آزادی سر داده و گاه ناامید از پاگیری مجلس بر وطن خویش تعزیه خوانده است. پس ما را از رویارویی رخدادهای تاریخ برپایی مجلس، با شعر بهار از آغاز تا قصیده‌ی مجلس چهاردهم گریزی نیست و در این روند چند مقطع اصلی را پایه و اساس کاوش قرار می‌دهیم. در هر مقطع کوشش می‌کنیم ابتدا به شرح رخدادهای عمده بپردازیم و سپس بازتاب آن‌ها را در شعر بهار نشان دهیم:

1- صدور فرمان مشروطیت

آخرین سال‌های پادشاهی مظفرالدین‌شاه، سال‌های پرتنش بود. پس از افزایش ناخرسندی‌های عمومی، برپایی تظاهرات و شورش‌ها، بستن بازارها در تبریز و تهران و شیراز، تشکیل اجتماعات و بستنشینی‌های مکرر مردم و علما و تجار و کسبه، کوچیدن علما به قم به عنوان اعتراض به اعمال دولت، پناهنده شدن به باغ سفارت انگلیس و تقاضای اعلام مشروطیت و کناره‌گیری عین‌الدوله از صدارت، بر اثر شورش و هیجان عمومی بالاخره مظفرالدین‌شاه در تاریخ 14 مرداد 1285 خورشیدی به صدور فرمان مشروطیت و تاسیس مجلس شورای ملی، مرکب از برگزیدگان ملت تن داد. مجلس یکم در 14 مرداد 1285 با حضور شاه در کاخ گلستان گشایش یافت و در آخرین روزهای زندگی مظفرالدین‌شاه، پنجاهویک اصل قانون اساسی به امضای شاه رسید.

در این سال‌ها بهار شاعری ست جوان در خراسان که در عین داشتن مقام ملک‌الشعرایی آستان قدس با مشروطه‌خواهان نیز سروسری دارد. در منقبت او لنا قصائد، مرسله‌ها، شعرا، سیاسی، خدایان،

روزنامه‌ی خراسان و توس به چاپ می‌رساند.

در مورد این دوران، در دیوان بهار، سه قصیده می‌یابیم به‌نام‌های عدل و داد، به شکرانه توشیح قانون اساسی و عدل مظفر (8) که در سال 1285 و در مشهد سروده شده‌اند. مضمون هر سه سروده، ستایش شاه مظفر است. شاعر، شاه را با القابی چون «پادشاه دادگر» (قصیده‌ی به شکرانه‌ی بیت 16)، «خسرو روشن‌دل و دادگستر» (قصیده‌ی عدل مظفر بیت 3)، «خسرو گیتی‌ستان» (عدل و داد بیت 8) می‌ستاید. مظفرالدین‌شاه اعتبار داشتن این القاب را از آن‌جا به‌دست آورده که فرمان به تاسیس عدالتخانه داده است، اما بیش از «شهریار دادگر» این مفهوم «عدل» است که در نزد شاعر مورد ستایش قرار می‌گیرد. زیرا «عدل نهادی‌ست که خانه که در حقیقت همان وطن است بدون آن نخواهد پایید. حتی اگر حصاری از آهن و پولاد بر آن نهند». بهار میان برپایی «انجمن عدل»، «اتحاد میان دولت و ملت» و «سعادت ملک» نوعی وابستگی ایجاد کرده است و در حقیقت آراستگی ملک را از آن می‌داند که در آن «انجمنی برپا شده کاندرو ز همه ملک انجمن آیند بخردان هنرور». (عدل مظفر بیت 6 تا 8)

کشور ایران ز عدل شاه مظفر
رونقی از نو گرفت و زینتی از سر...
انجمن عدل را به ملک بیاراست
دست ستم را ببست و پای ستمگر
مجلسی آراست کاندرو ز همه ملک
انجمن آیند بخردان هنرور
خواست به هم اتحاد دولت و ملت
تا بنمایند خیر ملک وی از شر
کشور آباد شد به نیروی ملت
ملت متصور شد به یاری کشور...

در این زمان، بهار اگرچه به اتحاد ملت و دولت توجه کرده ولی زبان او هنوز درباری و مدیحه‌ای است. او با همان لحن یک شاعر مدیحه سرای دربار غزنوی، از مشروطه و شاه مشروطه‌خواه سخن گفته است. گو اینکه خود او نیز به این تناقض بیانی پی برده و از همین روی در پایان قصیده‌ی عدل مظفر به لزوم از میان برداری "غمزه مردم فریب مدح" و آوردن "حکمت و معانی عالی" به جای "گزافه و کر و فر" در شعر اشاره کرده:

گفتم مدح تو با طریقی مطبوع
مر همه را نیست این طریقه میسر
گرچه هم اندر غزل توانم گفتن
غمزه مردم فریب و چشم فسونگر
لیک نگویم بویژه اکنون کز شعر

2- در کشاکش مجلس و شاه

مظفرالدین شاه در 18 دی ماه 1285 سر در خاک کشید و فرزند او محمدعلی میرزا که به قول فریدون آدمیت نه صاحب عقل زرین بود و نه حتی کفایت حکومت فردی مقتدر را داشت به تاجداري رسید (9). او از آنرو که از تربیت مشروطه‌خواهی بی بهره بود و از جانبی به شیوه ی استبدادی دوران ولیعهدی خویش نیز خو گرفته بود روی به مشروطگی نیآورد و از همان آغاز تاجداریش در صدد برآمد تا در اعتبار حقوقی و سیاسی فرمان مشروطیت بدین برهان که پدرش آن سند را در بیماری و ناهشیاری امضاء کرده شبه اندازد (10). عوامل ناخرسند از نهضت مشروطه نیز با این خواسته ی محمدعلیشاه پیوند خوردند. دورانی که میان نخستین واکنش های این شاه ناخرسند تا کودتای او و بمباران و بستن مجلس و اعلام فرمانداری نظامی، بر چیدن انجمنها و اعدام میرزاجهانگیرخان صوراصرافیل و ملک‌المتکلمین در باغشاه قرار گرفته، انباشته است از رویدادهای گوناگون و سرنوشت ساز که شرح آن در تاریخ مشروطه آمده است و نیازی به یادآوری خرده ریزه‌های آن نیست. در نگاهی کلی می‌توان گفت که حفظ و حراست مجلس ملی در برابر توطئه‌ها و دسیسه‌هایی که هستی مجلس و مشروطگی را تهدید می‌کردند و جلوگیری از بازگشت استبداد، روحیه جمعی این دوران است و تاریخ سیاسی حکومت ملی بر مدار آن می‌گردد.

در رابطه با این دوران در دیوان بهار چندین سروده می‌یابیم که برجسته‌ترین آنها از اینقرارند: ترکیب بند آئینه ی عبرت، مثنوی اندرز به شاه، مسمط مخمس پند سعدی، و مسمط کار ایران با خداست. (11) در سه منظومه اول بهار، بر روال شاعری سنتی بر آن است تا از راه پند و اندرز شاه در ستیز با مشروطه را بر سر راه آورد. در حالی که در شعر کار ایران با خداست شیوه دیگری در پیش می‌گیرد. برای پی بردن به دگرگونی زبان بهار به هر سه سروده نظری می‌افکنیم. ترکیب بند بلند آئینه عبرت را که 656 بیت دارد، بهار یک سال پس از به تاجداري رسیدن محمد علیشاه سروده و بخشی از آن را در روزنامه نوبهار به چاپ رسانیده است. عنوان این شعر را بی شک از اولین بیت قصیده ی ایوان مدائن خاقانی، شاعر قرن ششم برگرفته (12). بافت شعر نیز، از نقطه نظر درون مایه بی شباهت به کار خاقانی نیست. بهار نیز سیر و سیاحتی دامنه‌دار در تاریخ ایران می‌کند و فراز و فرود ادوار گوناگون تاریخی ایران را بررسی می‌نماید تا در برابر دیدگان شه‌ریار آئینه‌ای از عبرت بگذارد. او از برای فراز شه‌ریاران سببی جز هوشیاری

و عدل و داد و دهش نمی بیند و آنجا که می بایست از انگیزه ی فرود سلسله های قدرت و جبروت یاد کند، استبداد و خودرأیی را به عنوان عمده ترین علت در پیش چشم شهریار می گذارد. برای نمونه درباره پادشاهی جمشید می گوید:

جم در آغاز شهی بگرفت راه و رسم داد
لیک در آخر به استبداد و خود رایي فتاد
هم در استبداد شد تا ملك خود بر باد داد
آري آري ملك از استبداد خواهد شد به باد ...

ترکیب بند آئینه ی عبرت ، آئینه ایست تودرتو و گشت و گذار بهار در تاریخ ایران، دور و دراز. او تمام ادوار تاریخی ایران را در این منظومه ی طولانی به زیر ذره بین می گذارد. سپس از برای پند گیری محمدعلیشاه، از زندگی پادشاهانی یاد می کند که به خاطر در پیش گرفتن رویه ی ظلم و خود رأیی ، کشور و سرزمین و ملت خویش را بر باد فنا دادند. در این مقال ما کاری با جوهر اندیشه ی بهادر برخوردار با گذشته تاریخی ایران نداریم. آن مقوله ایست که می بایست جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. آنچه در این شعر برای ما اهمیت دارد، آن بندهائیست که در رابطه با نهضت مشروطیت و پای گیری مجلس سروده شده است .

از 159 بند این ترکیب بند، 36 بند آن در بر گیرنده ی وقایع تاریخ قاجاریه و نهضت مشروطه می باشد. تاریخ شکل گیری نهضت را از میانه ی حکومت ناصرالدینشاه می داند و درباره فاسد و نابخردي شاه، متوقف ماندن اصلاحات امیرکبیر و سپهسالار و ناخرسندی مردم را به عنوان زمینه های این شکل گیری بر می شمارد :

....ناصرالدینشاه جوانی بود نادانسته کار
مهد علیا مادرش در کارها دایر مدار
مردم درباره هر يك ناکسي مردم شکار
بود تنها صدر اعظم در پی اصلاح کار ...
شد فراهانی تباه و گشت اتابك ناپدید
بر سپهسالار هم از مفسدان آفت رسید
دیر شد هنگام اصلاحات و شد مویش سپید
گشت از درباریان سفله یکسر ناامید ...
تا به شه عبدالعظیمش راند دژخیم قضا
وز قضا گشت اندر آنجا کشته تیر رضا ...

سپس به بر شمردن رویدادهای عصر مظفرالدینشاه می پردازد و در این پرداخت به عنصر فکری و روشنفکری و آنچه که جلودار و هدایت کننده ی نهضت مشروطیت بوده است توجه می کند:

انقلاب فکری اندر عهد او بر کار شد
جلسه ها ایجاد گشت و فکرها بیدار شد
اخت سعد دمک اسیر مغرب دمد

پرتو آن اختر از مغرب سوی مشرق رسید
 برای آنکه محمد علیشاه غافل را بیشتر با طبیعت آنچه که گذشته است آشنا سازد به بر شمردن حوادث و حرکت‌های دوران پدر تاجدار او می‌پردازد.
 از جابجائی امین‌الدوله، و کرفر عین‌الدوله و کوشش اتابک گرفته تا بست نشینی‌های مردم و روحانیان و کشمکش میان دولتیان و بازاریان و جنگ و هنگامه‌هایی که بر سر کوی و برزن در می‌گیرد با او گفتگو می‌کند.
 اینچنین زنجیره‌ای از کوشش‌ها را تا امضای فرمان مشروطیت می‌سازد و از مجموعه آن به عنوان يك جنبش ملي یاد می‌کند (از بند 138 تا 158، ص 98 تا 101) اگر بگوئیم که بهار از اولین گویندگان است که از این رویداد به عنوان جنبشی ملي یاد کرده است و نه دست آوردی از بیگانگان به خطا نرفته‌ایم هر چند که عنصر فکری آن را حاصل تجربه اندیشه غربی و تأبیدن "اختر سعد دمکراسی" می‌داند:

....صدر اعظم کرد با مردم زهر سو اشتلم
 ليک گفتش جنبش ملي که، هان اي خواجه قم
 طبل آزادي کشيد آواز چون روئينه خم
 خلق باز آمد زشه عبدالعظيم و شهر قم
 گشت صادر دستخط شه در اصلاح امور
 از قضا «عدل مظفر» گشت تاريخ صدور
 گشت عین الدوله از کار صدارت بر کنار
 از پس او شد مشیرالدوله را آغاز کار
 داد بر مشروطه فرمان خسرو والاتبار
 منتخب شد مجلس شوري در اول روزگار
 يافت قانون اساسي در ولايت انتشار
 انجمن‌ها گشت بر پا در همه شهر و دیار
 اندر آن هنگام فرمان يافت شاه دادگر
 تاج و تخت ملك را بگذاشت از بهر پسر ...

رایت کلام و استحکام باور شاعربه نهضت مشروطه از همین چند بند آخر که آوردیم هویدا است. بهار کلام خود را با هشدار به محمدعلیشاه به پایان می‌برد و کوشش می‌کند که وجدان او را به عنوان شهرياري که باید در این دوران حساس و مهم برخاسته و سرنوشت کشور خویش را در دست گیرد بیدار کند:

اینهمه آثار شاهان خسرو افسانه نیست
 شاه را شاهان گزیر از سیرت شاهانه نیست
 خسروی اندر خور هر مست و هر دیوانه نیست
 مجلس فروزی زشمع است آری از پروانه نیست
 اینک اینک کدخدائی جز تو در این خانه نیست
 خانه ای چون خانه ی تو خسرو ویرانه نیست

خیز و از داد و دهش آباد کن این خانه را
واندک اندک دور کن از خانه ات بیگانه را

راه پند و اندرز به شاه را ، بهار در مثنوی اندرز به شاه دنبال می کند. این منظومه که 138 بیت را در بر می گیرد ، در سال 1286 سروده شده و در روزنامه نوبهار به چاپ رسیده است. چنانکه از عنوان آن پیداست ، مایه اصلی آنرا همان وصایای سیاسی شاعر به سلطان پیمان شکن می سازد. ولی شاعر این بار سرنوشت عبدالحمید دوم (1842-1918) پادشاه عثمانی را در برابر محمدعلیشاه گذارده است تا شاید سبب عبرت او بشود: «عبدالحمید نیز چون محمدعلیشاه "شاه اسلام" بود و "نکوفال" و "نکو نام" بود، در آغاز به مشروطه فرمان بداد، و قسم خورد و عهد ببست ولی در آخر مجلس شوری را ویران نمود و دست به قتل وکلا برگشود، و عاقبت کار خویش را نیز بدید، گرفتار لشکر مشروطه خواه شد و خود گرفتار و کسانش تباه شدند»

پادشها چشم خرد بازکن فکر سر انجام در آغاز کن
پادشها قصه نو گوش کن قصه بگذشته فراموش کن ..
شرح لویی شانزده نبود مفید پند فراگیر ز عبدالحمید
کاو چو تو شاهنشاه اسلام بود نیز نکوفال و نکو نام بود
سخت فزون بود به کشور ز تو داشت فزون عسکر و لشکر ز تو
لیک چو بد خیره سر و مستبد ملت کردند به مشروطه جد ...
این هیجان را چو نکو دید شاه یافت که کار از هیجان شد تباه
فرمان در دادن مشروطه داد داد در آغاز به مشروطه داد
چون تو قسم خورد و دگر عهد بست و آنهمه را یکسره در هم شکست
مجلس شوری را ویران نمود دست به قتل وکلا برگشود
باشد امروز گرفتار بند تا چه زمان رای به قتلش دهند
از پس او مملکت آزاد شد خاطر مشروطگیان شاد شد

پند سعدی و زبان مشروطه

شعر پند سعدی در قالب مسمط مخمس نوشته شده، این سروده تضمینی است از غزل سعدی که مخاطب خود را از عاقبت جورپیشگی می ترساند» هر فرنانروایی هر چند پر قدرت، در آخر، جایی جز به زیر خاک نخواهد برد، اگرچه چون فراغنه و عاد و ثمود از هیبتی افسانه ای برخوردار باشد» بهار با در میان آوری غزل سعدی خواسته است میان روزگار خویش و عهد سعدی از نقطه نظر سیرت اخلاقی پادشاهی پیوندی ایجاد کند. در این راه از آشنایی گسترده خود به ادب فارسی بهره برده و می رساند که ، در

پی زبانیست که هم به سنت نزدیک باشد و هم بتوان با آن از زمانه خویش گفتگو کرد.

از اشارات تاریخی که شاعر در بندهای پنجم و ششم آورده، برمی آید که این شعر پس از پیمان شکنی محمد علیشاه و بمباران مجلس و کشتار در آذربایجان نوشته شده است. آنجا که می گوید:

کشت ملت را زستم کردی پاک درو

شد کهن قصه چنگیز ز بیداد تو نو

به جهان دل ز چه بندی پس ازین گفت و شنو

« ای که در نعمت و نازی به جهان غره مشو

که محال است درین مرحله امکان خلود»

بگذر از خطه تبریز و مقام شهادش

بشنو آن قصه جانسور و دل از غم بخراش

اندر آن خطه پس از آن کشش و آن پرخاش

« خاک راهی که بر آن می گذری ساکن باش

که عیون است و جفون است و خدود است و قدود»

بند آخر این شعر از توان و تنش ویژه ای برخوردار است و نماینده ایمان

راسخ اوست بر این که "عاقبت کوکب مشروطه زگردون کمال سر خواهد

زد" و روشنایی بر تاریکی غلبه خواهد نمود.

سرزند کوکب مشروطه زگردون کمال

به سر آید شب هجران و دمد صبح وصال

کار نیکو شود از فر خدای متعال

کار ایران با خداست :

در این شعر که در قالب مستزاد گفته شده بهار کار آموزش و پند و اندرز شاه را

رها می کند. چه سازد با شاهی که مذهب او از مذهب ها جداست؟ با چنین

شاهی چنین مست و غافل که چشمانش همچون خفاش از نور خورشید در

رنج و عناست، از آزادی سخن گفتن خطاست. مستزاد کار ایران با

خداست از اولین اشعار بهار است که در آن به شخصیت متزلزل محمد

علیشاه پرداخته و میان استبداد او و حال و روزگار کشور با ترکیب آفرینی

هایی که حاصل کوشش اوست برای یافتن بیانی تازه، پیوندی جاندار

برقرار نموده است(13):

هر دم از دریای استبداد آید بر فراز موجهای جانگداز

زین تلاطم کشتی ملت برگرداب بلاست کار ایران با خداست

مملکت کشتی، حوادث بحر و استبداد خس نا خدا عدلست و بس.....

اما زخم زبان انقلابی بهار و رویکرد او به جنبش ملت و سرمدارانی که به گمان او، برای فتح تهران و برچیدن بساط ظلم در راهند برای بندهای آخر است. در اینجا است که باورمندی او نسبت به اراده ی ملت با لحن او در میآمیزند و او را در مرتبه ی بالاتر از آن سراینده ای که با زبان نصیحت در پی اصلاح امور است قرار می دهد :

... باش تا خود سوی ری تازد ز آذربایجان حضرت ستار خان
آنکه توپش قلعه کوب و خنجرش کشور گشاست کار ایران با خداست
باش تا بیرون ز رشت آید سپهدار سترگ فر دادار بزرگ
آنکه گیلان ز اهتمامش رشک اقلیم بقاست کار ایران با خداست
باش تا از اصفهان صمصام حق گردد پدید نام حق گردد پدید
تا ببینیم آنکه سر ز احکام حق پیچد کجاست کار ایران با خداست
با سرودن این شعر، بهار خود را به جریانات ادبی و سیاسی دوران خویش نزدیک تر می سازد. شعر او در حقیقت تقلیدیست از مستزاد سید اشرف گیلانی درد ایران بی دواست که در همان اوان در روزنامه نسیم شمال به چاپ رسیده بود. همو نیز سبک میرزا طاهرزاده صابر شاعر و نویسنده آذربایجانی را در پیش چشم داشت که آثارش تأثیر بسیاری برگفته های انقلابی این عصر باقی گذاشته اند (14). بهار جوان بدین ترتیب به یکی از نیازهای زمانه خود پاسخ می گوید که همانا سرودن شعر است که بر زبان براحته جاری شود و خون انقلابی را در سرها به جوش آورد.
آنچه درباره چگونگی رویارویی شاعر جوان با این دوران می توان گفت آنست که او با وجود آگاهی از رویدادهای ناگوار این دوران، هنوز به آینده امیدوار است. حس می کند که نفس گرم جنبش همچنان باقیست و فریاد در گلو خفه نشده. از این رو او نیز نفس گرم خویش را با ندای گرم آزادیخواهی همراه می کند.

3- فتح تهران و ندای ترانه ملی :

عاشقان مشروطه را نه کوشش های مذبحخانه محمد علیشاه از راه باز داشت، نه تعطیلی مجلس، نه کشت و کشتار در تبریز و نه تنبیه و اعدام آزادیخواهان و نه زد و بندها و دسیسه های بیگانگان که جانبدار سلطنت و بقاء شاه مستبد بودند. آتشی روشن شده بود که هنوز هم همه رمز و رازهای آن بر ما روشن نیستند. ولی هر چه بود در اثر تابش گرمای آن بر جسم سرد ایران، شوری در دل وطن پرستان ایجاد شد که حاصل آن تکان خوردن زنجیره ی سنگین تاریخ این کشور کهن سال بود.
چرخ حرکت مشروطه خواهی را فتح تهران، که به وسیله نیروهای سردار اسعد بختیاری سپهدار تنکابنی و مجاهدان تبریز و نیروهای ستارخان و

باهر خان و بیرم خان ارمنی در تیرماه 1288 صورت گرفت ستاب بیسنری بخشید. محمد علیشاه از سلطنت خلع شد و به دامن حامیان قدیمش روسها پناه برد فرزند خردسال او احمد میرزا را به تاجداری برداشتند و عضد الدوله نیابت سلطنت را برعهده گرفت. مجلس دوم، در 24 آبان 1288 گشایش یافت. در حالیکه ناآرامی ها و تنش ها هنوز سراسر کشور را فرا گرفته بود و روسها درگوشه و کنار خطه ایران مهین بساط خود را گسترده بودند و انگلیسها نیز مشغول افزایش نفوذ استعماری خود در منطقه بودند. ولی از مجلس انتظار می رفت که در کنار دوباره راه اندازی مشروطه به این امور هم رسیدگی کند.

در این اوان، شاعر جوان و سرخوش ما هنوز در زادگاه مألوف خویش خراسان بود و سرمست از دریافت پیروزی آزادیخواهان به سرودن اشعار سیاسی ادامه می داد و هیچ فرصتی را برای رساندن ندای ملی به گوش ملیون صاحب ذوق از دست نمی داد. او از آنچه که در تهران و دیگر شهرها می گذشت آگاهی می جست و تاریخ را با شعر خویش پیوند می زد. حضور ذهن انقلابی و همبستگی بی پروای او را از یکی از یاد داشتهایی که بر یکی از اشعار این دورانش (مسمط فتح تهران) باقی گذاشته می توان دریافت.

«ملیون خراسان در روز 29 جمادی الآخر 1327 در عمارت منتصر الملک که مرکز و انجمن قوای ملیه خراسان بود مجتمع شده، بشارت فتح تهران را که تلگرافی از مرکز رسیده بود قرائت نمودند. دو ساعت قبل از انعقاد مجلس، اینجانب در خانه پسر باجی عراقی معروف که از هوچیهای معروف آن روزگار و مرد بیسواد ولی خوش قلبی بود بودم که آن خانه در جوار مجلس مزبور واقع گردیده بود. این مسمط رافی البداهه در آن خانه در ظرف یک ساعت و نیم گفته، پاکنویس کردم و در مجلس و محفل ملی مزبور قرائت نمودم و از طرف علما یک ثوب عبای سفید به من صله داده شد و من هم چون صله ملی بود پذیرفتم» (15).

در رابطه با این دوران در دیوان بهار شش سروده می بایم. ترجیع بند الحمدالله در 12 بند، 36 بیت (دیوان ص 143)، ترکیب بند ترانه ملی در شش بند، 62 بیت (دیوان ص 151)، ترجیع بند وقت کار است در 4 بند، 40 بیت (دیوان ص 156)، مسمط فتح تهران در شش بند و 21 بیت (دیوان ص 161)، و قصیده فتح الفتوح در 133 بیت (دیوان ص 163)، مسمط تهنیت فتح آذربایجان در چهارده بند 42 بیت (دیوان ص 172).

در نگاهی کلی به اشعار بهار که در رابطه با بیان حوادث این دوران سروده سه ویژگی میتوان تشخیص داد: نخست آنکه، رویکرد شاعر بیشتر به قالب های آهنگین و شعار گونه است. از شش سروده ی او تنها فتح الفتوح شکل قصیده دارد حال آنکه آن دیگران بیشتر به قالبهای منداول این دوران یعنی مسمط و ترجیع بند سروده شده اند. دیگر ویژگی اشعار بهار در این مقطع، که شش، او ست در ا، بیان باره ا، حوادث

سیاسی از طریق تصاویر خیالی. در اینگونه اشعار شاعر جوان میان پیشبرد جریان مشروطه خواهی و حال و روز وطن گیروداری تنگاتنگ برقرار ساخته است. برای نمونه در شعر الحمدالله، ترانه ملی و وقت کار است ابتکاری بکار برده و آن نقاشی دو چهره وطن است پیش و پس از پیروزی آزادیخواهان: وطن در تعطیلی مجلس و متوقف ماندن جریان نهضت مشروطیت، گاه چون ملکیت ستم کشیده، گاه غمزده ایست که اشکبار به گوشه ی غم خزیده است، گاه چون جسمیست به خون تپیده و و فرسوده از بیداد و آلوده خاک و خون یا باغیست براو خزان رسیده (وقت کار است بندهای 1 تا 9)، دشمنان مشروطه رخ مام وطن را نیلگون کرده اند و قلب او را خسته اند. (الحمدالله بندهای دوتا پنج)، آتش جهانسوز در خرمن ملک انداخته و خون های شریف برخاک منازعت روان ساخته اند. اما این رنگ ها گذر است از آنرو که بر اثر کوشش مجاهدین دانا و فرارسیدن قهرمانان ملی از خطه مرد خیز تبریز و اصفهان و رشت و غیره زخم های این جسم به خون تپیده التیام می یابد و بهار، بدان باغ خزان رسیده باز می گردد و ساحت ملک از آنان که جور پیشه کرده بودند خالی می شود و از فرمجاheadان بهروز، ایران همچون فردوس جاودان می شود. اما سومین ویژگی اشعار این دوران بهاربرخورداری از درون مایه ی قوی وقایع نگاری و وصف میدانهای جنگ و ستیز میان آزادی خواهان و نیروهای استبداد است. از خلال آنها آگاهی های گوناگونی درباره چگونگی بسیج نیروهای ملی، تجهیزات آنها، قلمرو درگیریشان درگیلان و قزوین و کرج و غیره به گوش تاریخ می رساند (16). آنچه که در این اشعار چشم گیر می نماید لحن انقلابی و سراسر شور و باور بهار جوان است. استحکام این باور را از شیوه گفتگوی او با ناصران و سرداران ملت و القابی که بدیشان نسبت می دهد می توان درک نمود.

ای شیر دل ای دلیر ستار سردار مجاهدان تبریز
ای بسته میان به فردادار درحفظ حقوق عزت آمیز
ای ناصر ملت ای سپهدار ای از ره جور کرده پرهیز
ای باقر خان راد سالار برخمرن جور آتش انگیز
ای صمصام ای بزرگ سردار آب دم تیغت آتش تیز

هم دست شوید جمله احرار تا پای کشد عدوی خونریز (17)

4- انحلال مجلس دوم و اولین نشانه های سرخوردگی در ذهن و زبان بهار:

مجلس دوم که پس از یک سال و 4 ماه و 21 روز در بستگی در تاریخ 24 آبان 1288 گشایش یافته بود، در تاریخ 3 دی ماه 1290 پس از رای کمیسیون مخصوص و فرمان ناصر الملک نایب السلطنه منحل گردید. گروه های بسیاری از نمایندگان و هیأت دولت به فرمان نایب السلطنه به قم تبعید شدند و جراید و مطبوعات نیز توقیف گردیدند.

در انحلال مجلس دوم هم عوامل داخلی مؤثر بودند و هم اعمال نفوذ بیگانگان به ویژه روس ها که با پاره ای اصلاحات ، از آن جمله بکارگیری مستشاران آمریکائی سر توافق نداشتند . دو نوبت اولتیماتوم روس ها- 8 و 24 آذر ماه 1290 - آوردن لشکر به قزوین و تهدید مجلس ، درکار مشروطه تازه جان گرفته ایران بار دیگر وقفه انداخت (18) . جای این حوادث را در شعر بهار می بینیم و توجه او به هر دو عامل است . آنجا که روی به زعمای ملت می کند و فریاد بر می آورد :

هان ! ای ایرانیان ! ایران اندر بلاست
مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست
غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست
برادران رشید ! اینهمه سستی چرا ست
ایران مال شماسست ، ایران مال شماسست ...
دولت روس از شمال رایت کین بر فراشت
به محو دین مبین بخیره همت گماشت
به خاک ایران نخست تخم عداوت بکاشت
به غصب ایران سپس پیش کند یادداشت
کنون به مردانگی پاسخ دادن سزاست
ایران مال شماسست ، ایران مال شماسست(19)

در حقیقت نسبت به دخالت بیگانگان در امور کشور است که خروش برمی دارد . اما آنچه که بیشتر از هرچیز او را می رنجاند پایه ریزی سرشت خشونت و ایجاد شکافی عمیق در بطن مجلس و رفتار نابخردانه جبهه انقلابیون افراطی است که در این برهه زمانی با ایجاد اغتشاش درکار مجلس وقفه انداختند. البته باید افزود که هر چند ، تاریخ پاگیری این خشونت را گاه از مجلس دوم و پیدایش حزب دمکرات که به جای اجتماعیون عامیون تشکیل شد نوشته اند ، ولی باید یاد آور شد که در حقیقت سرگیری این بحران از همان مجلس اول است .

از همان آغاز، جبهه افراطی و وابستگان آنان در انجمن ها، روشی پیش گرفتند که مجلس را علیه خویش برانگیختند . روشی که به قول فریدون آدمیت هم نفی مطلق الزامات دموکراتی بود و هم خلاف خرد سیاسی . بمب اندازی و محیط وحشت آفریدن، آرایش تظاهرات با شعارهای افراطی، تبلیغ قهر و خشونت، نشر شبانه آمیخته با تهدید و پرخاشگری از جمله متاعی بود که هیات افراطی به بازار گرم سیاست عصر مشروطه عرصه کردند(20). از مجلس دوم کار این اختلاف بالا گرفت و کار به کشت و کشتار و ترور پاره ای شخصیت ها چون سید عبدالله بهبانی هم رسید. و عاقبت همان سران و وکلای افراطی از آنرو که هیچ کدام پایگاه سیاسی و اجتماعی محکمی نداشتند و دادند و از مملکت گریختند.

در تا، بخه زندگ. بها. م. خه انه که اه از ابتدا گ اش. عقندت. به

ریپ رسی بهر سی کریم - و و ر ب ر یسی سی -
 دموکراتها داشت و با حیدر خان عمو او غلی نیز در پایه گذاری حزب
 دموکرات مشهد همکاری نمود و روزنامه نوبهار را به عنوان ارگان حزب
 دموکرات در مشهد پایه گذاشت (21). به قولی، شناخت بهار از مرام های
 سیاسی جدید به میزان شایان توجهی مرهون آشنایی او با حیدر خان عمو
 او غلی است (22). اما کار که بدین مرحله رسید در ایمان او نسبت به این
 گروه خللی ایجاد شد. اگر بگوئیم اولین سرخوردگی بهار از رفتار هم
 قطاران و یا همفکران خود او بود بیراه نگفته ایم. او در سال 1290 در
 زندگینامه خود و در رابطه با منش پاره ای از اعضای حزب دموکرات در
 این دوران می نویسد:

"... زندگی سیاسی ما هم به اینجا ختم می گردد که هر چه بافته بودیم پنبه
 شد، خود ما هم از خانه و لانه رانده شدیم!... از قضا در تهران هم رفقای
 ما را تبعید کردند! بعد از یکسال از تهران با هزار زحمت به مشهد مراجعه
 کردم حزب را دیدم در حال خمود، جراید در حال توقیف و رفقا بدون
 حرارت و امید در پی کسب و کار خود یک سال کار کردم، تکفیرم
 کردند و من بکار خود مشغول، تا جنگ بین الملل افق جهان را با برق
 ششلول یک نفر صربی قرمز ساخت... (23).

سرخوردگی آمیخته با خشم بهار را نسبت به آنچه که بر سر مجلس در این
 سالها آوردند در دو شعر او جستجو می کنیم. ترجیع بند امان از من وتو
 (ص180)، و ترکیب بند ناصرالملک (ص217).

ترجیع بند امان از من وتو که دارای 6 بند (69 بیت) می باشد، در حقیقت
 زبان بیان اولین سرخوردگی بهار است و آن چه سخت و چه تلخ و چه
 دلخراش. هنوز چندان زمانی از شکل گیری آن لحن پرشور و انقلابی
 نگذشته است، همان که از فاتحان تهران با چنان شکوه و جلالی سخن می
 گوید، که کارش آن می شود که، آنچه که پاره ای در لباس مشروطه
 خواهی بر سر مام وطن آورده اند بر شمرد و سپس دشنام و لعن و نفرین
 نثارشان سازد. آنهایی را که چنین در کار مشروطیت و قفه انداخته اند مایه
 ننگ (بیت 2) دبنگ (6 بیت) و جفتگ (بیت های 6، 3، 11،

27، 21، 18، 15)، افتاده و لنگ (بیت 15)، با خودی همچو پلنگ، لایق
 سیلی و سنگ (21 بیت) تا ابد واز و ولنگ (بیت 27) ... خطاب کند در این
 داوری هیچکس مصون نیست. هر دسته و فرقه ای چه دموکرات چه
 اعتدالی، مستبد، مساواتی، صاحب ثروت یا لات، سهمی در آنچه که بر
 سر مام وطن آمده، دارند. یکی رخ مام وطن کنده و دیگری گیسویش،
 چشم او به نشد گشته خراب ابرویش، (بیت 10)، شیوه بهار در این شعر
 جابجایی ضمائر است. چون از خود ویاران سخن می گوید به عنوان
 دموکرات، ضمائر من و ما به کار می برد و چون به دیگران (اعتدالی و
 مستبد) می رسد ضمیر تو. ولی در یک چرخش جالب همان دموکرات،
 مستبد می گردد و همان مستبد رنگ دموکرات (مساواتی) بخود می گیرد و

هیچ کس در نقش حقیقی خود نیست.
هیچ دانی که چه کردیم به مادر من و تو
یا چه کردیم به هم، جان برادر من و تو
سعی کردیم به ویرانی کشور من و تو
رو، که اف بر تو و من باشد و تف بر من و تو
هر دومان مایه ننگیم امان از من و تو
من و تو هر دو جفتگیم امان از من تو
مستبد گشتم و تو باز مساوات شدی
یا که من صاحب ثروت شده تو لات شدی
اعتدالی شده مخلص، تو دموکرات شدی
الغرض من چو تو لات و تو چون من مات شدی
باز هم بر سر جنگیم، امان از من و تو
من و تو هر دو جفتگیم امان از من و تو
آه حسرت را برای بند آخر گذاشته است، آنجا که صحبت از روح مشروطه
می کند که بر اثر این شکافها و خشونت ها، غمگین و نگران فرا رسیدن
فتنه های کمین گرفته است.

حالت ما و تو امروز چنین است بهار
روح مشروطه زما و تو غمین است بهار
ای بسا فتنه که ما را به کمین است بهار
روش و سیرت و کردار گر اینست بهار
تا ابد واز و ولنکیم امان از من و تو
من و تو هر دو جفتگیم امان از من و تو !

محاکمه ناصرالملک

خشم بهار تنها متوجه پاره ای دموکراتهای ستیزه جو نیست که روشی دیگر گرفتند، او
دیگر بازیگران صحنه را در برابر چشم دارد و در این میان ناصر الملک آن مرد زبون
مکار را از قلم نمی اندازد . انسان جبون و شخصیت مزوری که در هیچ یک از مناسباتی که
به او واگذار شد چون ریاست وزرایی، وزیر مالیه، نایب السلطنگی هرگز به مصلحت ملت
قدمی بر نداشت و در بزنگاههای عمده از ترس به غلام سفارت انگلیس پناهنده شده و
فرار را بر قرار ترجیع داد. از شور بختی ملت ایران در این هنگامه سخت تاریخی اختیار
کشور و مجلس بدو بود و در برابر تهدید ها نه تاب مقاومت آورد و نه توانست سیاستی
درست پیشه کند. بهار از برای محاکمه ناصر الملک ترکیب بندی در 6 بند (69 بیت)
سروده. در بخشی از این شعر به سرزنش اخلاق و منش او می پردازد و او را سخت جبان
و ترسو و ابلیزی در لباس آدم می خواند. اما دلخونی بهارتنها از ناصرالملک نیست. بلکه

از دست دیپلمات مشربان خشک مغزیست که به صرف آنکه ناصرالملک تحصیلات خود را در فرنگ انجام داده نیرنگ های او را باور داشتند و به حرف ناصحانی چون بهار که هشداری می دادند که "ناصر الملک آن برید زشت پی و زشت خوی پشت استقلال را خواهد شکست و رشته های ملک را از هم خواهد گسست" وقعی نمی گذاشتند. ابتکار شاعر در این شعر آوردن تمثیل هانیست از مثنوی معنوی مولوی که بر لطف کلام او می افزاید و طنز سیاسی او را با باورهای تربیتی و سنتی ما پیوند می زند

... هرکه روزی چند رفت اندر فرنگ کی شود آگه ز رسم و نام و ننگ
..... ناصر الملک از فرنگستان چه یافت جز تقلب های دزدان فرنگ
سخت نزدیک است شعر مولوی در صفات اینچنین قوم دبنگ
یک شغالی رفت اندر خم رنگ اندر آن خم کرد یک ساعت درنگ»

«پس برآمد یال و دم رنگین شده کاین منم طاووس علین شده
بخش دیگر این شعر پرونده سیاسی او را برملا می کند. به دیده بهار و شاید پاره ای از دمکرات ها ناصر الملک دربار گردانیدن شاه مخلوع، التیماتوم روس و بی کار کرد. گذاری مجلس نقشی کار ساز داشته است

ناصر الملک آمد و مسند ربود با وزیران پیل بازیها نمود
حیله ها انگیخت تا خود از شمال شاه سابق با سواران رخ نمود
..... شستر آن والا مشیر ارجمند بهر دفعش دست قدرت برگشود
دست در دامان این نایب زدند که بکن فکری در این هنگامه زود
خان نایب نیز انگشتی رساند تا که از روسیه بالا شد عمود
.... آمد از روسیه اولتیماتومی سرخ و سبز و ازرق و زرد و کبود
.... ناصر الملک آن یل کار آزمود اندرین میدان میانداری نمود
کشت ملت را که خرم بود و سبز نا رسیده از حیل بازی درود
زان سپس قصد فراریدن گرفت تا نبیند آنچه خود آورده بود
کرد روشن آتش و خود روی تافت تا نبیند آنچه خود آورده بود
ترکیب بند ناصر الملک را بخاطر بار سیاسی و آگاهی دهنده آن می توان همچون سند و بیانیه ای از آنچه که مشروطه خواهان درباره ناصر الملک می اندیشیده اند به شمار آورد. این سروده همچنین در بر گیرنده ی رگه هایی از سرخوردگی های بهار از اوضاع سیاسی زمان می باشد و در شناخت چه گونگی برخورد این شاعر مشروطه خواه با تاریخچه ی پای گیری مجلس از اهمیتی وافر بر خوردار است. (24)

در فترت میان مجلس دوم و سوم -5
پس از بسته شدن مجلس دوم، رویدادهای ناگوار دیگری رخ داد که ساحت این ملک قدیم را قلمرو آشوب و بلوا ساخت. سیاهه آن به درازا می کشد. بی گمان، ناگوارترینش، ادامه حکومت مطلق ناصر الملک بود، که به قول بهار «پشت استقلال را شکست». در همین ایام، روس ها با دستیاری صمد خان شجاع الدوله در تبریز به کشتار آزادی خواهان پرداختند، ثقه الاسلام را بردار زدند، و در مشهد با به توپ بستن حرم امام رضا و کشتار جمعی از زائران بر سنگینی بار جنایات خویش در این مرز و بوم افزودند. انگلیس ها نیز به نوعی دیگر سیاست گسترش نفوذ خود را پیش بردند و در غیبت مجلس، دولت ایران را

داشته اند تا سیاست خود را ادامه دهند. قرارداد 1007 م تقسیم کشور، منطقه نفوذ منطقه

و... (مجلس سوم به فرخی و اشد) -6
 بدهد. دو دولت روس و انگلیس در ضمن بدست آوردن قرضه ای به میزان 6800 لیره
 انگلیسی زنجیره های اسارت اقتصادی و سیاسی را برگردن ملت ایران بیشتر فشرده و
 استقلال اقتصادی و سیاسی میهن ما را دستخوش مطامع خویش کردند.
 اگر از کوچه های شعر بهار در این گذر سخت تاریخی عبور کنیم و گوش به صداهایی که
 در آن می پیچد بدهیم صدای شاعر را که بر ضد همه این دست اندازی ها خروش بر می
 آورد می شنویم. صدای دلخراش توپ روس پرده گوش را، می درد و بوی خاک خون
 آلود توس شامه را دچار احساسی چندی آور می کند (25)، باد شبگیری که در این کوچه
 ها می چرخد فریاد دلخراش دلاوران آذربایجان را می آورد. سرزمینی که زمانی جای
 شهریاران جوان بخت بودی و اکنون به خاطر بازی شاه و وزیرش به چنگ یاغیان اسیر
 شده و دانشوران زینت دار شده اند. (26) در این دوران بیشتر هوش و حواس شاعر
 متوجه دفاع از خطه ایران مهین است در برابر تجاوز بیگانگان. زخمی که بر روح او از
 بابت متوقف ماندن چرخ مشروطه خورده با تاخت و تازهای بیگانگان و بالاگرفتن نا
 بسامانی در کشور عمیق تر می گردد. در این سالها بهار به آفرینش زیباترین وطنیه های
 خویش در برابر دست اندازی بیگانگان به خاک و وطن سروده است. برای نمونه او خیمه
 زدن لشکر دشمن را بر کناره های ایران اینچنین زاریده است

ای خطه ایران مهین ای وطن من
 ...ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من
 دور از تو گل و لاله و سرو و سمنم نیست
 ای باغ گل و لاله و سرو و سمن من
 تا هست کنار تو پر از لشکر دشمن
 هرگز نشود خالی ز دل من محن من (27)

مجلس سوم (درمجلس به فرخی و اشد) -6
 در 30 تیرماه 1293 احمد شاه به سن بلوغ رسید و دوران زمامداری ناصر الملک نیز سپری
 شد. پیش از سپری شدن دوران زمامداریش فرمان انتخابات مجلس سوم را صادر نمود و
 پس از سه سال فترت در تاریخ 14 آذر ماه 1293 مجلس سوم توسط احمد شاه قاجار
 گشایش یافت. شاعر مشروطه خواه ما که تاکنون از طریق فعالیتهای مطبوعاتی و نوشتن
 برضد استبداد و چاپ اشعار میهن پرستانه جانی از برای خود در دل مشروطه خواهان باز
 کرده بود، در مجلس سوم از جانب مردم کلات و درگز و سرخس به عنوان نماینده برگزیده
 شد (آذر 1293) و هرچند اعتبار نامه او به خاطر مقالاتی که درباره آزادی زنان نوشته
 بود، مورد مخالفت اعتدالیون و حتی بعضی از سران دموکرات قرار گرفت، ولی عاقبت پس
 از شش ماه به تصویب رسید و بهار مستقیماً وارد عرصه مبارزات پارلمانی گردید.
 شاعر از گشایش مجلس، در ترکیب بند مجلس سوم (ص 282) صحبت کرده و شادمانی

: خود را چنین بیان می کند
 در مجلس بفرخی و اشد آنچه گم گشته بود پیدا شد
 شید رخشان عدل طالع گشت دیو دژخیم ظلم رسوا شد
 ...بانگ پاینده باد آزادی از ثری باز تا ثریا شد

هرچند مطلع این ترکیب بند لحنی سرشار از شادی و امید دارد، اما در بند های فراتر رگه هایی از سرخوردگی و ناامیدی به چشم می خورد. به نیکی پیداست که شاعر، آن دوران فترت سه ساله را از یاد نبرده و بی جهت نیست که مشروطه را غنچه ای می داند که :

نشکفته دچار نسیم آذاری شده است

غنچه انقلاب نشکفته شد دچار نسیم آذاری

فکرهای بدیع ناگفته شد ز زنگار مفسدت تاری

.... مغزها تیره ، عقل ها خفته قهرمان نجات متواری

و ه که سخت اوفتاده در ششدر کشور شش هزار ساله ما

و ه که جز احتیاج و فقر و ضرر نیست سرلوحه مقاله ما

و ه که برهیچکس نکرد اثر خنجر آه و تیر ناله ما

هله ز اخلاق ما به جای شکر می چکد زهر در پیاله ما

.... با چنین حال کی دهد اختر بجز از خون دل نواله ما

جای شور و شعف کسی که پس از پایان هجرانی دور و دراز ، شاهد مقصود را در آغوش می

کشد در این شعر خالیست . این «کوکب مشروطیت» همانی نبود که شاعر سالهای پیش

سرزدن آن را ز «گردون کمال» برخود وعده داده بود. افسوس که تیرگیهای دیگری از

درخشش این ستاره در آسمان سیاسی کشورمان هرچه بیشتر کاستند و بر سرخوردگی

بهار ، آن شاعر ستایشگر وطن و آزادی و قانون نیز افزودند

از مجلس سوم تا کودتای سید ضیاء -7

مجلس سوم یک سال بیشتر دوام نیاورد و پیش از به پایان آوردن دوران رسمی خود

در تاریخ 22 آبان ماه 1294 تعطیل شد. شرایط سیاسی و اجتماعی کشور، درگیری جنگ

بین الملل اول، حضور قوای روس در قزوین و تهدید پایتخت، مهاجرت نمایندگان به قم

و کرمانشاه و تشکیل دولت موقت و بسیاری از حوادث دیگر وقفه ای چند باره در کار مجلس

و مشروطه ایجاد نمود. در بستگی مجلس این بار پنج سال طول کشید. از این زمان تا کودتای

1299 که مقطعی است سرنوشت ساز، در ساحت زندگی سیاسی کشور ما رویدادهای عمده

ای رخ داد که پاره ای از آنها ناشی از تغییراتی بود که دوا بر قدرت حاضر در منطقه یعنی

روس و انگلیس در سیاست و جهت گیریهایشان نسبت به ایران داده بودند. اگر تغییر

سلطنت تزاری روس به حکومت کمونیستی ، سبب تعدیل مناسبات آن کشور و تخلیه

موقتی خاک ایران از قوای روس شد، اما همین جهت گیری سبب افزایش نفوذ انگلیس و

دست اندازی هرچه بیشتر آن دولت بر خاک میهنمان گردید. کوشش انگلیس برای تحمیل

قرارداد 1919 که به موجب آن ایران از هر جهت جزو منطقه نفوذ انگلیس و تحت تسلط

و تفوق آن دولت در می آمد از جمله پی آمدهای خلاء موقتی نفوذ روس بود. از جانب دیگر

در نبود قدرت مرکزی و تعطیلی پارلمان اوضاع داخلی این مرز و بوم دستخوش

ناگواریهای سیاسی و اجتماعی دیگری مانند ناامنی و قحطی، بالاگیری حکومت خانجانی

و رقابت ایلات و نواحی مختلف کشور و پای گیری پاره ای گرایش ها خودمختاری در گیلان

و آذربایجان گردید و رنگهای تیره چهره وطن را در این سالها غلظت بیشتری بخشید

:کوشش بهار

مشاهده اسارت وطن و محو شدن تدریجی استقلال آن، رنگ سرخوردگی را در ذهن و زبان

بهار اترایس می دهد. سروده های او در این دوران و در بر حورد با دست اندازیهای بیگانگان که این یک به شمال، آن یک به جنوب، این یک به خفا و آن یک به ملا(28)، هر کدام بخشی از خاک وطن را اشغال کرده اند، بیانگر رنج و حرمان شاعر یست وطن پرست که دیگر شعر نیز توان آرام بخشی او را ندارد. او را مرهمی دیگر باید. کیمیایی یا شرابی که یاد وطن و این همه دردمندی را از خاطر او برگیرد و او را از آن عشق بی امان رهایی دهد. بدین خاطر او از ساقی خیال خود باده ای طلب می کند که خرد وطن پرستانه او را بزداید و او را بی خودی بخشد تا آرزوی سنگین داشتن ایرانی آزاد و سربلند را به فراموشی بسپارد. وصف این شراب آرمائی، که در ساقی نامه او آمده، طلب و دردمندی بهار را در این سالها بهتر می رساند

بیا ساقی آن باده بی خودی به من ده که سیر آیم از بخردی
که این بخردی بند و دام من است وزو تلخ چون زهر کام من است
به من ده که خود فرامش کنم بیکباره بند گران بشکنم
نگویم که ایران سرای من است هم این مرز فرخنده جای من است
به من ده که از رنج سیرم کنی به بیگانه خونی دلیرم کنی
ندانم که دشمن به خاک من است به تاراج ناموس پاک من است(29)
اما هیچ شرابی نیست که بتواند خرد وطن پرستانه را از هوش و حواس بهار ضایع کند.
برای همین دست به کار می شود تا به هر شیوه ای شده در راه استقلال میهن خویش و
.بویژه احیاء پاره ای از نهادهای مشروطه کوشش و مبارزه کند
کوشش بهار مشروطه خواه در این سالها در چند جهت اصلی سیر می کند. او از سوئی بر
آن می شود که در غیاب مجلس و تعطیلی دستجات و گروههای سیاسی به حفظ و حراست
مطبوعات و آزادی بیان که از ره آورده ها و ارکان عمده مشروطیت بود بپردازد. در این
کوشش، بهار تنها ناظری بی طرف نیست بلکه خودبازیگری عمده به شمار می آید. او
خود ناشر و سردبیر چند روزنامه است و آنچه بر سر آزادی مطبوعات میآورند بر
سرنوشت او ضرباتی مستقیم وارد می آورد. از سر همین باور و پویانیت که جهد می
کند تا نسیم نوبهار و تازه بهار را با وجود همه ی بازداشتن ها و زبان بستن ها زنده و گرم
نگاه داشته و با روزنامه های دیگر نیز همکاری کند(30). و به هر هنگام او را از حق
نوشتن و روزنامه داشتن محروم می سازند سخت جوش و خروش بر می دارد. نمونه ی
زنده و پر توان این جوش و خروش قصیده شکوائیه ایست که در سال 1297 در عهد کابینه
مستوفی الممالک و پس از توقیف همه روزنامه های تهران و از آن جمله نوبهار سروده
است. در این قصیده بهار، از پایگاه خویش به عنوان روزنامه نگار عهد قانون و در
بیانی کلی تر از حقانیت قانون و حق آزادی قلم دفاع می کند و سرنوشت خویش را با عشق
به قانون و آزادی چنین پیوند می زند

عمری به هوای وصلت قانون از چرخ برین گذشت افغانم
در عرصه گیر و دار آزادی فرسود به تن درشت خفتانم
تیغ حدشان گسست پیوندم پیکان بلا بسفت ستخوانم
گفتم که مگر به نیروی قانون آزادی را به تخت بنشانم
و امروز چنان شدم که بر کاغذ آزاد نهاد خامه نتوانم
ای آزادی، خجسته آزادی از وصل تو روی بر نگردانم

تا آنکه مرا به نزد خود خوانی یا آنکه ترا به نزد خود خوانم (31)
این خشم نشان از اعتقاد اوست به لزوم بقاء و کار آزادانه مطبوعات که از آرمانهای
گرانقدر نهضت مشروطیت بود و بسیاری در راه آن سرو جان به باد داده بودند
از جانب دیگر تلاش های بهار متوجه گرد آوری و پیوند دوباره تشکیلات از هم پاشیده
حزب دموکرات می شود تا شاید بتواند از آن جبهه ای قدرتمند تشکیل داده و انتخابات را
تجدید کند و نفسی تازه بر جان بی جان استقلال ایران بدمد. در بیان تاریخچه این تلاش در
تاریخ احزاب می نویسد

من و هیجده نفر از زعمای دموکرات تصمیم گرفتیم که تشکیلات از هم پاشیده حزب را «
بهم پیوند دهیم و کمیته از بین رفته را بر طبق نظامنامه بوجود آوریم.... شروع بکار کردیم.
ما اکثریت داشتیم، حوزه ها را تشکیل دادیم و کمیته مخفی انتخاب شد و جراید ایران،
نوبهار، زبان آزاد ارگان ما قرار گرفت و شروع به کار کردیم. در این حین عده ای از هم
مسلمانان که از هر حیث با هم متجانس بودند دور سیده کمره ای جمع شدند و رونامه
ستاره ایران را ارگان خود ساخته بر ضد تشکیل حزب دموکرات حزب تازه ای را تشکیل
دادند و نام آنرا «تشکیلات دموکراتهای ضد تشکیلی نهادند»... با دشمنانم و تهمت جلوی
ما را سد کردند! ما با دولت قرار گذاشته بودیم که انتخابات دوره چهارم را آغاز کند. لیکن
این دودستگی و اختلاف مانع انجام این مقصود گردید. (32)

جهت گیری ضد تشکیلی را بهار ناشی از فقدان چشم حقیقت بین و درک شرایط زمان می
داند: «آنها نمی بینند که ایران به دم گام نهنگست و دردم نزع» و در روشی که آنان در پیش
گرفته اند عاقبتی جز مرگ وطن نمی بیند. از همین رو در قصیده پرتوان به چه کارید
(دیوان ص 314) منش آنان را با توصیفاتی همچون: خودخواه منافق، بگسسته دل از
جمله علایق، یکسر زده بر قلب خلاق، پرداخته به اقوام منافق، خود روی و سیه دل
چوشقایق، خصم وطن را شده سائق، مرگ وطن را شده شایق... بیان می دارد. استحکام
بیان و لحن سیاسی و در عین حال شاعرانه ی بهار در این قصیده چشم گیر است و بدیده
ی مایکی از آن حلقه های اصلی در زنجیره شناخت تحول روحی او همین قصیده می باشد

ای معشر خود خواه منافق به چه کارید؟ جز کشتن یاران موافق به چه کارید؟
ای راست به مانند غراب و بچه خویش بر فکر بد خویش شده عاشق به چه کارید؟
ای خنجری از تهمت و دشنام کشیده یکسر زده بر قلب خلاق، به چه کارید؟
ای از پی ویرانی یک قوم موافق پرداخته بر اقوام منافق به چه کارید؟
این در چمن ملی و در باغ سیاسی خود روی و سیه دل چوشقایق، به چه کارید؟
ای دامن خود کرده پر از خاک و فشانده برفرق خود و چشم حقایق، به چه کارید؟
ایران به دم کام نهنگست، خدا را ای خصم وطن را شده سائق، به چه کارید؟
بی چاره وطن در دم نزعست، دریغا ای مرگ وطن را شده شایق، به چه کارید؟
دنباله ی اختلاف میان دموکراتها به مجلس چهارم نیز کشیده شد و به نظر بهار، یکی
از عللی که سبب شد سردار سپه بدون هیچ گونه مقاومتی به قدرت روز افزون دست یابد
نبودن تشکل لازم میان دموکراتها در مجلس چهارم بود. در رابطه با این نظریه در تاریخ
احزاب آورده است

در مجلس چهارم سبب نفر از دموکراتها وجود داشتند و می توانستند فراکسیونی تشکیل....."

دهند و دوازده نفر نیز از افراد منفرد در مجلس بودند، و اگر این عده با هم ائتلاف کرده بودند اکثریت مجلس چهارم بدست حزب دموکرات افتاده بود..... باز هم می گویم گناه زیر سر عده ای از دموکراتها و سوسیالیستهای عوام فریب بود که قدرت اداره کردن یک اکثریت قاطع و ایجاد دولتی مقتدر و راندن سیاستی مثبت را درخویش نمی دیدند و می خواستند بگذارند اکثریت را دیگران بر بایند و این آقایان از برکت منفی بافی آبروی جدیدی در جامعه کسب کنند و در اواخر مجلس اکثریت را بدست گیرند و کاری که از حالا می توانند بکنند آن روز بکنند (33)

فارغ از دفاع از سنگر روزنامه و مطبوعات و زنده سازی تشکیلات احزاب، رویکرد بهار در این سالها به ملت و احیاء روح وطن پرستی است و اشعارش گواه این انگیزه اوست. گویی روح شاعر در آرزوی دوران صدر مشروطیت است که صفوف ملت از هر دسته و طایفه ای در طلب آزادی راهی صحنه بودند و نه قوای بیگانه باز دار آن می بود و نه قوای خودی. اما دریغا که در این برش خطرناک آنچه می دید سستی و بی تفاوتی بود. بدین خاطر نقدی شدید از اخلاقیات و عادات ملی ایرانیان بعمل می آورد. آن نقطه ضعفهایی را که به دیده او بازدارنده شکل گیری روحیه ملی و وطن پرستانه است با ضربات کوبنده خاطر نشان می سازد. در این داوری هیچ کس بر کنار نیست چهل عوام و چهل خواص هر دو سبب نگویند ماست. قلم نقد او متوجه آن دسته از ایرانیانیست که جمله خود را مجنون وطن خطاب می کنند ولی برای رها کردن لیلای وطن حاضر به هیچ گونه جانبازی نیستند و به جای آن لمیده و عمر به صحبت از لیلی و مجنون می گذارند: (34)

جمله مجنونند و لیلای وطن در دست غیر هی لمیده صحبت از لیلی و مجنون می کنند
شاعر که بحران زمانه ی خویش را به نیکی درک می نمود، از بی تفاوتی و حالت انفعالی پاره ای از ایرانیان در قبال خطراتی که متوجه وطن بود، به خشم میآمد و با سلاح برنده شعر به نبرد بی تفاوتی می رفت

ای مردم ایران همگی تند زبانید خوش نطق و بیانید
هنگام سخن گفتن برنده سناتید بگسسته عنایتید
در وقت عمل کند و دگر هیچ ندانید از بس که جفنگید از بس که جبانید
گفتن بلدید اما کردن نتوانید

..... هنگام سخن پادشه چین و ختائید ارباب عقولید
هنگام فداکاری در زیر عبائید از بس که فضولید، از بس که جهولید
از بس چو خروس سحری هرزه دارئید
گر روی زمین را همگی خواب بگیرد ای ملت هوشیار
دائم که شمار را همگی خواب بگیرد ای مردم بیکار
.... و این کره را دانش و آداب بگیرد بر این تن بیعار، هرگز نکند کار
ای وای دریغا که وطن مرد ندارد کس درد ندارد
روئین تنی اندر خور ناورد ندارد همدرد ندارد
در خاک وطن خصم، هماورد ندارد هم جمع ندارد، هم فرد ندارد... (35)

در آستانه ی کودتا
در این اوان بهار همچون بسیاری دیگر از وطن پرستان و آزادیخواهان ایرانی، انسانیت

که سراسر کشور را فراگرفته شعر او دو مایه اصلی می گیرد: نقاشی چهره وطن با رنگهای سیاسی و اجتماعی آن و دیگر آرزوی پای گرفتن حکومت مرکزی مقتدر که زاده وضعیت و اوضاع زمانه است

در نگاهی کلی ، می توان گفت که رنگ هایی که بهار در این دوران، برچهره وطن می زند سایه هایی از ناخرسندی ، دلزدگی و خستگی از اوضاع سیاسی ایران دارند . برای نمونه در سال 1296 در قصیده ی ای ملک (دیوان ص 315) چهره ایران را این چنین نقش می کند.

ملک ایران سر بر در انقلاب است ای ملک

کشور جمشید و افریدون خرابست ای ملک

جنبشی با خاطر بیدار، کاندلر ملک ما

....مسکنت بیدار و آسایش به خوابست ای ملک

:در ترجیع بند خون خیابانی (ص 338) می نویسد

..... در دست کسان نیست نگهبانی ایران کاصرار نمودند به ویرانی ایران

آزادی را بلهوسان ملعبه کردند حریت را بی خردان مسخره کردند(36)

به دیده ی او کشوری که در آن استقلال و آزادی را ملعبه کرده اند و بیگانگان در آن هر چه می خواهند می کنند ویرانه ای بیش نیست و با رنگ دیگری نمی توان چهره آنرا مجسم نمود.

ویرانه ایست کشور ایران ویرانه را بها و ثمن نیست

.... امروز حال ملک خرابست بر من مجال شبهت وطن نیست

هر سو سپه کشند و رعیت ایمن به دشت و کوه و دمن نیست

کشور تباه گشت و وزیران گویی زبانشان به دهن نیست (37)

و در قصیده تهران قبل از کودتا (ص 337) وضعیت سیاسی و اجتماعی ایران را با لحنی آکنده از زخم زبان چنین توصیف می کنند

ای مردم دلخون وطن دغدغه تا کی

چون شه زوطن دل بکند، دل بکن از وی

شاهی است در این شهر که جز زر شناسد ...

.... خلقی که ندانند بجز چنگ و دف و نی

در باری ننگین و گدا و متملق

اعیانی بد فطرت و دزد و دغل و غی

اعضای اداراتی کور و کچل و لوس

احزاب و وزیرانی شوم و بد بدپی

مشروطه پرستانش بی علم و خل و جلف

آزادی خواهانش بی خون و رگ و پی

نه شیوه ملیت و نه رسم تمدن

. نه رابطه طایفه، نه قاعده حی

درون مایه دیگر شعر بهار را در این سالها چنانکه گفتیم، نوعی گرایش به حکومت مرکزی قوی می سازد که ماهیت آن کاملاً ساخته و پرداخته وضعیت تاریخی زمانه اوست. مشاهده کشوری که رشته های اداری و سیاسی آن یا از هم گسسته و یا در حال از هم گسستن است، دیدن مملکتی که به قول شاعر در آن مسکنت بیدار و آسایش به خواب است، در ذهنیت بهار و دیگر مصلحان و آزادیخواهان این دوران، آرزوی بر آمدن دستی از آستین قدرت را بوجود می آورد که بتواند سر رشته این کلاف سر در گم را به دست گرفته و شکلی به ناشکلی اوضاع ببخشد. در این سالها اشعار سیاسی بهار آکنده است از واژه ها و ترکیباتی که رساننده این آرزوست. حکومت سر نیزه، تیغ کش دلیری که گردی از خاک وطن بر آرد، شاهی که با شمشیر ملک خویش نگه دارد، زعیم و کارگشا و مرد دلیر نیزه افکنی که باغ وطن را از زاغ و زغن خالی کند، بارها در سروده های بهار تکرار می شود. برای نمونه در قصیده پیشگویی (ص 286) آرزوی خویش را چنین بیان می دارد.

بهارا بهل تا گیاهی برآید درخشی ز ابر سیاهی برآید
... درین تیرگی صبر کن شام غم را که از دامن شرق ماهی برآید
برون آید از آستین دست قدرت طبیعت هم از اشتباهی برآید
برین خاک، تیغ دلیری بجنبد وزین دشت گرد سپاهی برآید (38)
باید یاد آور شد که در این گرایش و در این مقطع بخصوص تاریخی این تنها بهار نبود که آرزوی برآمدن دستی از آستین قدرت، شکل گیری حکومت مقتدر مرکزی و انجام پاره ای از سازندگیها و اصلاحات را در سر می پروراند. بسیاری دیگر از میهن پرستان و مصلحان اجتماعی چه در داخل و چه در خارج کشور در این آرمان با او همفکر بودند (39). در نظر پیروان این گرایش، تحقق یافتن جامعه مدنی در کشوری که بیشتر مردم آن بیسواد بودند، از همه مهمتر دستخوش انقلابات و شورش های قدرت طلبانه محلی نیز می بود، و استقلال و هستی آن هم هر دم به وسیله دخالت بیگانگان مورد تهدید قرار می گرفت، آرزویی بس دور و دراز محسوب می شد. تحقق وحدت ملی و تمامیت ارضی، آموزش و پرورش مردم و برقراری دموکراسی نهادهای اولیه مملکت در دیده این گروه از وطن پرستان شرط عمده برقراری دموکراسی محسوب می شد. برای نمونه مجله :کاو که در این اوان در برلن منتشر می شد در این باره نوشت

چهار طریق برای اداره مملکت وجود دارد : اول مشروطیت ناقص و خراب، دوم « استبداد بد، سوم مشروطه خوب و صحیح که در ایران غیر ممکن است و بنا براین آنچه باقی می ماند اداره استبدادی خوب است که فرنگی ها آنرا استبداد منور گویند، مانند حکمرانی پطر کبیر در روسیه یا میکادو در ژاپن یا تا اندازه ای مانند امارت محمد علی پادشا در مصر. در ایران یک مستبد وطن دوست و متمدن و مقتدر و مسلطی ممکن بود اصول و رسوم تمدن را در اطراف و اکناف مملکت اجراء نمایند. لکن نباید مخفی بماند که وجود و ظهور این گونه استبداد بی غرض و منور خیلی اتفاقی و از نوادر است و حالا در قرن چهاردهم طبیعت سیر اجتماعی دنیا دیگر چندان موافق این ترتیب نیست و دوره این ظهورات قدری گذشته است و چون راه حلی نیست باید مردان صحیح العمل در همان مشروطه ناقص د ر اصلاح مملکت مشارکت نمایند... » (40)

"کودتاه و "آرزوی دراز بهروزی -8

عاقبت این دست از آستین قدرت بیرون آمد و روز سوم اسفند 1299 با کودتای قزاقان به سرکردگی رضا خان میر پنج، برگی در دفتر تاریخ کشور ما گشوده شد. ولی به دیده ی بهار، عاملان و پیشوایان آن کودتا نه چهره و وجه ی ملی داشتند و نه کفایت لازم برای رهبری کشور. حوادث بعدی چون دستگیری و باز داشت و بی احترامی به بسیاری از چهره های ملی، روزنامه نگاران مشروطه طلبان و همچنین روی کار آمدن حکومتی خود کامة بر نفرت از این کودتا و کابینه سیاه آن افزود

نخستین باز تاب این خشم و نفرت بهار را در رابطه با این واقعه، در چکامه پر توان هیجان روح (1299، ص 345) می بینیم که برگ دیگریست از داستان سر خوردگی های ژرف بهار

این سروده فرمان نامه ایست که روی تحکم با آرمان های شاعر و همه نیروهایی که در خدمت آن آرمان گذاشته است، دارد. سرخورده از عدم دستیابی به آرمان آزادی و قانون، بدان انگیزه های پرکشش خویش فرمان می دهد که دست از سرکشی و پرواز بر دارند و در جای خویش خاموش بنشینند: خامه ای را که در خدمت آن آرمان گذاشته فرمان به شکستن می دهد (بیت 1)، از فکرت خویش می خواهد که دگر به هیچ ره مگراید و وهم و را گوید که به هیچ سو مگذرد (بیت 2)، توسن عاطفت را گوید که سبکتر چم و طایر آرزو را فرمان می دهد که فروتر پر (بیت 3)، روح غنی باید بسوزد و عاجز شود و طبع سخی بکاهد و زحمت برد (بیت 6) حس فره فسرده و عقل قوی می بایست خموده گردد (بیت 8)، نفس بزرگ خرد و قلب فراخ در تنگنا شود (بیت 9) و هنگامی که روی به "آرزوی دراز بهروزی و غصه زاد بوم" که بر انگیزانند همه آن نیروهاست، می کند چنین فرمان به سر کوبیشان می دهد

ای آرزوی دراز بهروزی کوتاه گشتی، هنوز کوتاه تر

ای غصه زاد و بوم ! بیرون شو بیرون شو و روز خرمی مشمر

- عصر رضا خان و سرنوشت مشروطیت 9

رژیم کودتاه سه ماه بیشتر نپایید. سید ضیاء نخست وزیر کابینه کودتا در اثر ناخرسندی هایی که به بار آورده بود و از ترس مجازات شبانه از ایران گریخت و خود را به بغداد رسانید. بهار در تاریخ احزاب سیاسی و در رابطه با علل شکست سید ضیاء به نکات جالبی اشاره می کند که نموداری از چگونگی برداشت اوست از بالا روی و دست یابی به قدرت: در جامعه آنروز ایران

سید ضیاء طبعا مردی انقلابی و با شهامت بود، اما به اصول ثابت انقلاب و اقسام « تشکیلات از سوسیالیزم و کمونیسم، یا فاشیسم طبق رویه علمی و از روی منطق و کتاب احاطه نداشت..... اصل معینی نداشت. نه کمونیست بود که همه را بکشد، نه فاشیست بود که با اعیان همکاری کند و تند روان را و کمونیست ها را خاموش سازد، نه حزبی داشت که هم مسلکان را کار بدهد و باقی را بیکار سازد، نه ایل و عشیره ای داشت که اقوام خود را، که طبعا بسته به او باشند، بر مردم دیگر مسلط کند و نه هم قبلاً طبق اظهار خود مشارالیه تدارک دیده شده بود که لااقل صد نفر دوست مناسب اوضاع با خود همدست

سازد که بعد از سه ماه سردار سپه نتواند زیر پایش را جاروب نماید...» (41) آری سید ضیاء رفت و یا به قول بهار سردار سپه زیر پایش را جاروب کرد و جای به سربازی گمنام سپرد که نه از خاندان سرشناسی بود و نه وابستگی و جای پای محکمی داشت. تنها در دو اصل، سخت ثابت قدم بود. یکی دست یابی به قدرت و دیگر سازندگی ایران و برقراری امنیت. او مدارج قدرت را از فرماندهی بریگاد قزاق (اسفند 1299) تا وزارت جنگ (مهر ماه 1300) ریاست وزراء (آبان 1302) فرماندهی کل قوا (بهمن 1303) تا برداشتن قاجاریه و تأسیس سلطنت پهلوی (آبان 1304) به سرعت طی نمود و با بینش و منش سیاسی خود دگرگونی ژرفی در جامعه سیاسی ایران ایجاد نمود. توانست به بخشی از آرزوهای وطن پرستان ایرانی همچون تأمین وحدت ملی و تمامیت ارضی، برقراری قدرت مرکزی و نوسازی پاره ای از نهادهای جامعه همچون ارتش و آموزش و پرورش، امور مالی و غیره جامعه عمل بپوشاند.

با پیدایی رضا خان در صحنه سیاسی و اجتماعی ایران، در زندگینامه بهار و دفتر سرخوردگی های او نیز فصل جدید و بس پیچیده ای آغاز گردید. این شاعر مشروطه خواه در زمان اقتدار رضا شاه یک بار بخاطر مخالفتش با طرح تغییر سلطنت مورد سوء قصد قرار گرفت (8 آبان 1303)، از حق انتخاب در مجلس هفتم محروم شد، دوبار مورد غضب و اتهام قرار گرفت و به زندان و تبعید محکوم گردید. (1308 - 1309 و 1312 - 1313) و تنها با وساطت محمدعلی فروغی و سپردن تعهدنامه ای مبنی بر عدم دخالت در امور سیاسی توانست به صحنه زندگی باز گردد (42). در آنچه که در این دوران بر بهار رسید، عوامل گوناگون سیاسی، زد و بند ها و کینه های شخصی و دخالت بدخواهان، رویه و منش رضا شاه و همچنین پاره ای جهت گیریهای بهار نقش و تأثیر داشته اند. اصولاً بررسی رابطه بهار و رضا شاه و تأثیر گیر و دار این رابطه بر ذهن و زبان این شاعر از بخش های شور انگیز زندگی اوست و جستجو در انگیزه ها و چگونگی شکل گیری مهر و کین، ستیزه و سازش، نکوهش و ستایش، میان این دو چهره عمده تاریخ معاصر ما می تواند خود دفتری جداگانه را در برگیرد. اما، در حال حاضر آنچه که در این گفتار مورد نظر ماست بررسی تحول مشروطیت در این دوران و باز تاب آن در شعر بهار می باشد. اما به خاطر تأثیر ژرفی که این عهد بر جان و روان این شاعر آزادخواه گذاشته آوردن پیش زمینه ای هر چند کوتاه در بیان ویژگی های شعر او در برخورد با نظام خود کامه رضا خانی ضروری می نماید.

بهار و رضاشاه

هر پژوهنده ای که در صدد شناخت و تجزیه و تحلیل این دوره از سروده های بهار باشد، در همان آغاز کار، در برابر یک گره پیچیده قرار می گیرد و آن بر خورد با گونه ای باهم آوری ستایش و نکوهش از رضاخان پهلوی و نظام تحت رهبری اوست در دیوان این شاعر. این ویژگی سبب ناهمسازی و ناهمگونی تصاویری می شود که این سراینده از این دوران و از شخصیت خود رضاشاه به دست داده است. او در اشعار خود، گاه

رضاخان را شاه جهان، نابغه راستین، قائد ایران زمین، پادشه بی قرین،
یکه سوار وطن، فارس لشکرشکن، قائد کشورستان می نامد(43). فرمانده
ی بزرگ و شاهی که فرمان او بر همه روان است(44)، خداوند ایران
زمین، شاهنشاه با داد و دانش، کسی که از فر او اطراف کشور مصون
گشته و حاجات مردم بر آورده شده است (45) همان شاهی که هست دلش
بسته به سعادت کشور، چون خسرو به دام طره شیرین، شاهنشاه جوان
بختی که از فر او این کشور دیرین همچون گلستان شده است (46)، نمونه
ی القابیست که بهار درستایش های خود از رضاخان بدو نسبت می دهد. اما
همین قائد ایران زمین گاه در هیئت پادشاهی خنجر کش و خونریز و ساغرزن
و میخواره ظاهر می شود که خلاق را از او بیزار است، پادشاهی که مقام
خویش را بی رضامندی خلق و به تصدیق فلان بیگانه بدست آورده(47)،
اژدهایی که جز بردن مال ملت و تأمین گنج سعدآباد و سپردن قبالة نفت به
بیگانگان نیت دیگری ندارد(48)، دیو مازندرانی که از افسون او وطن
کران تا کران به تیرگی گراییده است،(49) نمونه ی نسبت‌هایست که بهار
در اشعار نکوهشی خود در باره ی رضا شاه آورده است.

پاره ای از پژوهشگرانی که در این باره به کندو کاو پرداخته اند، وجود این دوگانگی راگاه
ناشی از ناچاری و حفظ وصیانت ذات در برابر تهدیدات نظام رضاخانی دانسته اند. در میان
این تعابیر، برداشت محمد علی سپانلو قابل توجه می نماید. او اشعار بهار را در برخورد
با غضب این شهریار خودکامه بر سه دسته تقسیم نموده است: نخست آثار آشکار یعنی آن
شعرهایی که به قصد گشایش کار خود نگاشته و آن ها را برای شاه و اطرافیان او فرستاده.
دوم اشعاری که با جبهه گیری و پیغامی کاملاً متضاد و در تضاد با شاه سروده شده
و بسیاری از آنها پس از سقوط دیکتاتوری رضاشاه و برخی دیگر حتی بعد از مرگ بهار به
چاپ رسیده است. در مقابل آن دودسته، اشعار دیگری قرار دارند که سپانلو از آنها به
عنوان نیمه علنی یاد می کند

این شعرها خطاب به شاه و حاوی درخواست مستقیم یا ضمنی از او نیست، از آن شعرها
که شاعر برای دل خود می گفته و نمی خواسته منتشر شود هم نیست. آثاری است که می
توان به آن عنوان نیمه علنی داد، در این آثار و در نحوه ارائه آن هاست که روحیه واقعی
بهار، یعنی شیوه زندگانی او کشف می شود. شیوه ای که می توان گفت نوعی شگرد
زیستن به سبک شرقی است که ریشه در فرهنگ حاکم و محکوم و یادها و آزموده های
تاریخی مردم ایران دارد. بین صراحت لهجه، یعنی زبان سرخی که سرسبز به باد می داد،
و چاپلوسی و مزاج گویی که آینه وجدان را سیاه می کرد راه سومی بوده است که برخی
از بزرگترین ادبا و هنرمندان ایران بر آن گام زده اند. نوسان بین بیم و امید، بین جبن و
شجاعت، بین خودداری و مهار نشدن، در این گروه آثار بهار شگفت انگیز و شایان تأمل
است. اینها پرتوهای واقعی روح مردی فرهیخته، با فرهنگ و صاحب نظر است که هر چند
می هراسد و هر چند برای زنده ماندن تملق می گوید و نقش میش سردر پیشی را بازی می
کند، ولی چون بسیاری از اسلاف خود نمی تواند در لحظه تعیین کننده مهار زبانش را

داسسه باشد....(50)

به دیده ی ما گره گشائی از دوگویی های بهار در رابطه با رضاشاه ، تنها از طریق تجزیه و تحلیل ماهیت ستایش و نکوهشی که این شاعر در باره ی آن چهره ی کارساز سیاسی سروده است ممکن می باشد

ماهیت ستایش:

دریک برآورد کلی می توان گفت که فارغ از مدح و ثنائی که بهار به قول سپانلو برای پیش برد کار خود ورهائی از چنگال جلادان رژیم نثار رضاخان و نظام او نموده است، در میان آثار این شاعر می توان به سروده هایی نیز برخورد کرد که هرچند رنگ باخته، اما نشانی هم از باور به کرده های رضاخان در بردارد. به اعتقاد ما مدح بهار از رضاشاه همواره هم از روی بی باوری وزیر شلاق وترس و تهدید نبوده است. نباید فراموش کرد که این مرد خستگی نا پذیر توانست به بخشی از آرزوهای وطن پرستان از آنجمله در خواستهای انجمن ایران جوان، که وصف آن در خاطرات علی اکبر سیاسی آمده است، جامه عمل بپوشاند(51). همان آروزهایی که بازتاب آن را در شعر بهار پیش از انجام کودتا، نیز بیان داشتیم. از همه آن آرزوها فراتر برقراری امنیت و ایجاد حکومت مرکزی قوی بود که بیشتر مصلحان اجتماعی بدان اعتقادی راسخ داشتند و رضاخان توانست با کارائی خویش آن آرزو را برآورده سازد و بهار بارها در اشعار خویش بدان اشاره کرده است. برای نمونه در منظومه چهار خطابه که در سال 1305 و پس از تاجگذاری رضاشاه سروده شده از آرزوی خود مبنی بر برآمدن نابغه ای صالح و ایران پرست که بتواند رشته افکار بدست گیرد و با لشکری متحد الشکل ملک جم را امنیت بخشد صحبت می کند و آن نابغه را در وجود رضاخان می یابد.(52):

عشق من این بود که در ملک جم نابغه ای قد بنماید علم
نابغه ای صالح و ایران پرست رشته افکار بگیرد بدست
متحد الشکل بود لشکرش تاکه شود امن و امان کشورش
توچویکی شیر برون آمدی بایکی شمشیر برون آمدی
برق فروزنده شمشیر تو بودنگهدار دل شیرتو
در همین منظومه و در قالب پند و اندرز به شاه نوخاسته، برنامه ای نیز برای آبادانی کشور تقدیم می دارد که بی شباهت به مرانامه انجمن ایران جوان نیست
در قصیده بلند فخریه(112 بیت، چاپ ملک زاده ص 377) بهار به مقایسه وضعیت کشور پیش و پس از برآمدن رضاخان می پردازد و تحقق یافتن بسیاری از اصلاحات را در زمینه های گوناگون بدو نسبت می دهد

نگه کن به ایران زده سال پیش ز آشوب و غوغا و قحط و غلا
خرینه تهی تر زمغز وزیر ذخیره تهی تر از آن هر دوتا

از این است که از همه حقیقت سبزه ها در خنده تنه ها

ادارات ویرانه و بی حقوق سپی می، بر سر من و بیو
 همراه، دولت به در یوزگی شده بر در اجنبی چون گدا
 به هر گوشه ای ظالمی مقتدر به هر دسته ای مفسدی مقتدا
 شده ملک گیلان و مازندران به تاراج بیگانه و آشنا
 ... به هر برزن و کوی گرد آمده پی مفسدت لشکری زاشقیا
 وطن دوستان سر زخجلت به زیر ولی سفلگان گرم چون و چرا
 درین حالت زار ناگه ز غیب برآمدیکی دست زور آزما
 نجنبید از هیبتش آب از آب لهیبت فتن سرد شد جا به جا
 شها شهریارا توبودی که برد وطن زی فداکاریت التجا
 توبودی که در جنگ خونین رشت سپر ساختی تن به تیر بلا
 توبودی که کردی به رزم جنوب به دریا و صحرا تن خود فدا
 توبودی که گرگان ز نیروی تو تهی شد یک گله گرگ دغا
 ... توبودی کز آن پست و تیره مغاک رساندی وطن را باوج علا
 در یک برداشت کلی می توان گفت که بهار با همه عداوتی که نسبت به آن حاکم خودکامه
 داشت اقدامات او را به ویژه در زمینه امنیت و برقراری تمامیت ارضی قدر و سپاس می
 نهاد و این داوری را حتی پس از برکناری او، درباره ای از آثار خویش بیان داشت. برای
 نمونه در تاریخ مختصر احزاب سیاسی و انقراض قاجاریه که پس از سقوط رضاشاه
 نوشته شده کار آئی او را در این زمینه ستوده و حتی پاره ای از کج رویهای او را گناه
 خویشان سیاسی او به شمار آورده است. سخنش در این زمینه جاندار و سرشار از مکنونات
 روحی اوست

امنیتی که ایرانیان سالیان دراز بود عطش شدید به آن را در روح خود احساس می ...»
 کردند، مثل ابر بهاری برفضای ایران خیمه زد، و تیپ های سرباز مانند ورق گنجفه پشت
 در پشت از کارخانه فعالیت و شوق این مرد خستگی ناپذیر و این اعجوبه عصر خود بیرون
 آمده، به اطراف و اکناف گسیل می شد. آه! اگر ده نفر صاحب منصب درس خواند و
 درستکار و جوانمرد از آسمان به زیر آمده، به انجام دادن آرزوهای آن روز سردار سپه که
 در عالم خود بی نظیر بود کمر بسته بودند، چه می شد؟ آه! اگر نامردانی بی سواد و پست
 فطرت و دروغگو با لباس شریف و بزرگوار نظام دردور و بر سردار سپه ازدور و نزدیک
 سبز نشده بودند، چه عالمی داشتیم!... (53)

من به این مرد تازه رسیده و شجاع و پرتاقت اعتقادی شدید پیدا کردم. این رباعی را «
 در وزارت جنگ ایشان گفتم و به دفتر وزارت فرستادم و مدتی طول کشید تا به ملاقات
 ایشان رفتم

سردار سپه را ست دلی روشن و صاف چون آینه و رفیع چون قله قاف
 از او عملست و از دگر مردان لاف سردار سپه نمی توان شد بگزاف (54)
 ماهیت نکوهش:

نکوهش های بهار از رضاخان هم شامل منش و رفتار و خصوصیات
 شخصی او می شود و هم کارکرد نظامی را که او رهبریش را بر عهده
 داشت. آویختن به هروسیله ای به مانند حبس و تبعید و زبان بستن و کشتن
 مردم در ای دست نامر به قدرت، عجب و کبر بیش از اندازه (55)، در ستش،

مدح و ستایش (56)، ناشکیبایی در برابر هرگونه نکوهش (57)، آشتهای بی کران برای گرد آوری مال و ثروت و املاک (58) و بی حرمتی و سوء ظن به همه کس حتی خدمتگزاران و یاران وفادار و از میان برداری ایشان بخشی از انتقاداتی است که بهار، در اشعار خود بر رضاشاه وارد آورده (59). نکته هایی که این شاعر تیزهوش از منش و اخلاق رضاشاه آنهم در قالب شعر آورده می تواند در زمره ی برگ و سندی گویا در بررسی وضعیت روانی این چهره ی سیاسی در برخورد با قدرت به کار گرفته شود. برای نمونه، بهار رفتار بیمارگونه و ناپسند رضاشاه نسبت به خدمتگزارانش را در بخشی از مثنوی کارنامه ی زندان، اینگونه به باد نکوهش گرفته :

هر که خود را از تو کنار کشید سختی از دست روزگار کشید...»
و آنکه شد بامظالم تو شریک ساخت خود را به حضرتت نزدیک
پس ده سال خدمت از دل و جان یافت پاداش، گور یا زندان
و آنکه عیب تو گفت رویا روی و زحقیقت نگشت یک سرموی
«یا بمیرد به فقر و خونجگری یا کشد حبس و نفی و در بدری 60
هنگامی که آورده های بهار را در کنار این واقعیت تاریخی قرار دهیم که بسیاری از یاران رضاشاه همچون امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسب، نصرت الدوله فیروز میرزا، عبدالحسین تیموتارش، سردار اسعد بختیاری، محمد علی فروغی، سید حسن مدرس، میرزا حسین خان عدل الملک (دادگر)، میرزا علی اکبر خان داور، در اثر سوءظن و داوری های گاه بی ریشه ی رضاشاه از میان برداشته شده اند به ارزش گواهی های بهار بیشتر پی خواهیم برد. (61)
رویه نظمی و حکومت پلیسی بر زندگی مردم، رواج خبر چینی و جاسوسی، ضعف دستگاه عدلیه و دستگیری و حبس و شکنجه شهروندان بدون داشتن انگیزه و محکومیت پایه دار، دست درازی به اموال مردم، از میان بردن خاندانهای بزرگ و دست اندازی به اموال ایشان، برمسند قدرت نشانی بی پایگان و دونان و برکناری افراد شایسته و خدمتگزار از مقامات دولتی بخشی دیگر از نکته هائیکه بهار ستایشگر آزادی بر نظام رضاخانی وارد می آورد و شعرش آینه ای تمام نماست از باورهای او در برخورد با این دوره شگفت انگیز تاریخ سرزمین ما (62)
اما آنچه که بیش از هر نقیصه دیگری روح این مدیحه سرای وطن و مشروطه را می آزارد زیر پاگذاری حقوق مشروطه، تجاوز به قانون اساسی، بی حرمتی و بی اقتدار سازی مجلس شورای ملی، از میان بردن اقلیت پارلمانی، بی احترامی به حقوق و امنیت و کلاء می باشد. نقیصه ای که حتی جلوه و رنگ اصلاحات رضاشاه نیز قادر به پوشانیدن آن نیست. شاید همین ویژگی است که بهار را از دیگر پیروان تجدد آمرانه جدا می سازد او سازندگی ایران و برقراری امنیت را می جست ولی نه به قیمت از میان برداری نهادهای آزادی و مشروطه. پافشاری بر همین خواسته ها او را در چند مقطع عمده در برابر نظام رضاخانی قرار داد که به آن خواهیم پرداخت

مجلس چهارم (تیرماه 1300 تا 30 خرداد 1302) و نخستین دست اندازیهای رضاخان
بر نهادهای مشروطه

اولین زیاده روی های رضاخان وبی توجهی های اونسبت به حدود اقتدارات قوه مجریه
در برابر قوه مقننه در مجلس چهارم روی داد. آنجا که این سردار تازه از راه رسیده که مقام
وزیر جنگ را بر عهده داشت، برای تأمین بودجه ارتش و انجام اردوهای نظامی، برخورد و
دیگر نظامیان دست گشادگیهایی را در امر گردآوری مالیات روا دید. امری که مورد تأیید
مجلس نبود. ولی رضاخان هرگونه انتقادی را از جانب روزنامه نگاران و دیگر سخنگویان
با خشونت پاسخ گفت و سبب ایجاد ناخرسندی هایی را فراهم آورد. برخوردهای تند سردار
سپه بامدیران جراید در این دوران سبب تحصن روزنامه نگاران و اعتراض مجلس به
سردار سپه و استعفای او گردید که شرح آن در تاریخ نگاریهای این دوره آمده است (63)
بهار در این زمان از جانب مردم بجنورد در مجلس شورا نماینده بود و نشر و چاپ مجله
نوبهار هفتگی را نیز عهده دار بود. نخستین یاد آوریهای او را برگوش بی نبوش سردار
سپه در این مجله و در رابطه با برخورد مجلس و وزیر جنگ می یابیم. بخشی از این
یادآوریها را بهار در تاریخ احزاب آورده که ذکر آن در اینجا برای آشنایی با سابقه
رویارویی این دو چهره سیاسی، بی بهره نخواهد بود. بهار در تذکر به سردار سپه می
نویسد:

ما ناگزیر به آقای وزیر جنگ علاقه داریم و نمی توانیم به یک ایرانی قوی الاراده که»
وجودش در اجتماع شاهد منتهای لیاقت ایرانی می تواند بود علاقه نداشته باشیم. به همین
دلیل قضایای وارده بر آقای وزیر جنگ در تاریخچه های نوبهار همه وقت یادداشت خواهد
شد....

ما از استعفای آقای وزیر جنگ همانقدر متأسفیم که از بعضی کارهای ایشان و مأمورین
ایشان. ما و هرایرانی میل داریم، که وزیر جنگ ما از حدود وزارت جنگ و فرماندهی کل
تجاوز نکرده و حتی الامکان در خزانه قشونی بیشتر دقت نموده به عملیات مستخدمین
لشکری زیادتیر دقیق شوند و زیادتیر خزانه عمومی ملت را مراعات نمایند. ما می خواهیم
که در کارهای وزارت داخله و مالیه بهیچوجه دخالت از طرف لشکریان به عمل نیاید تا
کمتر مضار فرعی برای اداره لشکری فرض شود ، مادوست داریم که حکومت های نظامی
بابودن مجلس لغوشود تابی جهت کسی حق حمله به مجلس و به وزارت جنگ نداشته
باشد...

ما آرزو داریم که نظامیان خانه مردم را بر خلاف قانون محاصره نکرده و در مسائل
حقوقی ولو به حق متعرض کسی نشده، دندان روزنامه نویس را که می توان به حکم
قانون بست، با مشیت تعصب خرد ننمایند.. بالاخره ما امیداوریم، وزیر جنگ بداند که
در ایران قوه ای فوق قوای ملت و مرکزی قوی تر و صالح تر از مجلس شورای ملی وجود
نداشته و یک وزیر هر قدر قوی و صالح باشد، باید با مجلس کار کرده و از مجرای
همکاری با مجلس هر فکری که دارد و هر خدمتی که در نظر گرفته به موقع اجرا بگذارد...

«64

البته بردباری بهار برای مقالات اوست و چنانکه شیوه ی بیانی اوست، در شعر عالم
دیگریست. رنگی از بی قراری و بیم و امید و گاه خشم و نفرت از اوضاع زمانه بر جان و

رَبان او در این ایام حاکم است. در برابر نامجاریهای سیاسی و اجتماعی و جسی ح- میان سردار سپه و مطبوعات و مجلس درگرفته که بوی خوشی از آن به مشام نمی رسد، شاعر از خود می پرسد که چه باید کرد؟ پاسخ های اوگاه با برش های قاطعانه همراه است

ترک ملک عجم بیاید کرد رای ملک عدم بیاید کرد
.....یا به نخجیر گاه جهل عجم کارشیر اجم بیاید کرد
وین نظامات زشت ناخوش را به خوشی منتظم بیاید کرد
...خامه ای چون سنان بیاید ساخت نامه ای چون صنم بیاید کرد
..سر رندان اجتماعی را خرد بی کیف و کم بیاید کرد
وین دنی دایگان ملت را رهسپار عدم بیاید کرد... (65)

گاه، که فکرت او راه به جایی نمی برد، ناامیدانه از دماوند از آن دیو سپید پای دربند می خواهد ترکیبی بسازد «بی مائل» و «معجونی بی همانند» از نار و سعیر و گاز و گوگرد، از دود و حمیم و صخره کند، از آتش آه خلق مظلوم و از شعله ی کیفر خداوند و از آن ابری بر سر ری بفرستد و اساس این بنای تزویر را از ریشه برکند. (66) و چون دماوند نیز به طلب شاعر برای برکندن این اساس تزویر و ظلم واقعی نمی نهد، شاعر را راهی جز سر کردن در سکوت شب و پناه به عالم شعرو جهان شگفت انگیزش باقی نمی ماند

من خود به شب پناه برم ز ازدحام روز
..دو گوش و چشم بسته ز غولان هرزه لای
چون اندراین سرای نباشد بجز فریب
آن به که دیده هیچ نبیند دراین سرای (67)

از مجلس پنجم تا یک شب شوم
سردار سپه از نخستین درگیری های خود با مجلس چهارم درسی بزرگ گرفت و دریافت که برای اجرای مقاصد خویش می بایست مجلس و نهادهای مشروطه را زیر فرمان کامل درآورد. پاره ای جریان های سیاسی و عقیدتی و پیدایش گروههایی چون سوسیالیستها به رهبری سلیمان میرزا اسکندری که با برنامه های سردار سپه سرسازش داشتند و چه بسار خودواضع پاره ای از آنها بودند نیز به درهم بافتگی مجلس و قدرت سردار سپه یاری رسانید.

پنجمین دوره قانونگذاری در تاریخ 22 بهمن 1302 شمسی، افتتاح شد. اکثریت مجلس را در این دوره نمایندگان ائتلافی فراکسیون تجدد (حدود 40 تن) به رهبری سید محمد تدین و فراکسیون سوسیالیستها (حدود 14 تن) به رهبری سلیمان میرزا تشکیل می داد و در برابر این اکثریت فراکسیون اقلیت قرار داشت که بارهبری سید حسن مدرس اداره می شد. در دوران برپائی مجلس پنجم، بهار از جانب مردم ترشیز به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد.

شناخت جبهه گیری های بهار در روند مجلس پنجم از برای فهم پاره ای از گوشه های سرنوشت سیاسی او نهایت اهمیت را دارد. در این دوران است که او به خاطر اعتقاد محکم خود به حرمت قانون اساسی و نهادهای مشروطه و دفاع محکم از آنها در مجلس، رفته رفته در ذهنیت دستگاه سیاسی رضاخان که برای پیشبرد برنامه های اصلاحی خویش از قانون شکنی ابائی نداشت، به عنوان "شخص ناراحت" جای می گیرد (68)، در تاریخیچه مجلس هرکجا که دست اندازی به قانون اساسی و یا زیر پاگذاری نهادهای

مشروطه به میان می آید چه دروغای جمهوری، چه دراستیضاح سردار سپه و چه اعتراض به ترور عشقی و طرح مسأله ماده واحده و تغییر سلطنت، به نام بهار بعنوان مدافع حق و قانون برمی خوریم. در این راستا حوادث گوناگونند و بسیار که بر شمردن آنها سخن را به دراز می کشاند. اما از میان آنها، ما به سه رویداد عمده که به گونه ای در شکل گیری سرخوردگی بهار تأثیر داشته و هم در شعر اوبازتاب یافته اند اشاره می کنیم

جمهوری سردار سپه

آغاز کار از ماجرای جمهوری سر می گیرد و آن هنگامی که سردار سپه با پشתי بانی فراکسیون اکثریت دست به کار راه انداختن بساط جمهوری خواهی می شود. در این ایام امراء لشکر در ایالات و ولایات، با پشתי بانی عمال رضاخان، تلگرافهای شدیدالحنی به مرکز مخابره کردند و با تهدید و کلاء مجلس، خواهان جمهوری شدند. ولی توده مردم که می دانستند این نغمه ها از کجا سرچشمه گرفته است و به اشاره ی چه مقامی این تلگرافهای تهدید آمیز مخابره می شود، با چنین جمهوری مخالفت ورزیدند.

استدلال بهار در مخالفت با این طرح کمابیش همان استدلال مدرس بود: «مجلسی که به قانون اساسی و وفاداری به مشروطه و شاه مشروطه قسم خورده بود، صلاحیت تغییر نظام سیاسی را نداشت.» او همین برهان را هم در مباحثات و جنگ وجدالهای مجلس و هم در مقالات و اشعاری که در این باره نوشت بارها و بارها تکرار نمود

در رابطه با جمهوری دو سروده در دیوان بهار به چشم می خورد: غزل جمهوری (ص 387) و جمهوری نامه (ص 388)

در غزل جمهوری بهار یادآور می شود که اساس طرح جمهوری سردار سپه ضدیت کامل با مشروطیت و قانون اساسی دارد و بهانه ای است که به نام اراده ملی، قانون اساسی را لغو کنند. هم از این روست که در این سروده ندا در می دهد

جمهوری سردار سپه مایه ننگ است

...کاین صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است

بی علمی و آوازه ی جمهوری ایران

این حرف درین مملکت امروز جفنگست

آزادی و مشروطیت افتاده به زحمت

...این گوهر پرشعشعه در کام نهگنست

افسانه جمهوری ماملت کودک

...عیناً مثل ملعبه شهر فرنگ است

در پرده جمهوری کوید درشاهی

مابی خبر و دشمن طماع زرنگ است

در جمهوری نامه مسأله به شکل بسیط تری مطرح شده. این شعر که در قالب ترکیب بند

سروده شده و 120 بیت دارد، سرشار است از آگاهی های گوناگون درباره انگیزه های برپایی برنامه جمهوری خواهی و همچنین هویت هواداران و برپاکنندگان آن در درون و برون مجلس. در دیوان بهار و در رابطه با جمهوری نامه آمده است که بهار این شعر را به همراهی میرزاده ی عشقی سروده و در روزنامه ی قرن بیستم که سردبیری آن را آن شاعر جوان بر عهده داشته منتشر کرده است. جای پای طنزی یا س آلودی که در این اثر هست ، اشتراک عشقی را مسلم می دارد. اما به سختی می توان گفت کدام بندها حقیقتاً از آن او و کدامیک از قلم بهار بوده است. سروده با این عنوان آغاز می گردد (69)

چه دلتها کشید این ملت زار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

ترقی اندرین کشور محال است که در این مملکت قحط الرجال است

خرابی از جنوب و از شمال است بر این مخلوق آزادی وبال است

هریک از شخصیت های سیاسی در پوشش و چهره ای از مطایبه در صحنه ی

جمهوری خواهی حاضر می شوند. برای نمونه رضاخان را شیطان رشتی والدنگ قلندر لقب

داده (بند 5 و 8) ، تدین ، عنوان سفیه کهنه مشتی را گرفته (بند 5) ، صبای روزنامه نگار را

بی شعور بدقیافه خوانده (بند 6) ، و بردادگر ، شکل بالا بلند بی کفایت بخشیده است (بند 7) .

شیخ العراقرین جنبرزاده و ضیاءالواعظین عنوان لوس ریغو را گرفته است. میان این

کارگزاران ، گفت و گویی خیالی مجسم شده است و فرض بر آن است که آنها در زدو بندی

پنهانی درکار پیش برد جمهوری مشغولند و از هیچ کاری حتی نادیده گرفته قانون اساسی

و مجلس واهمه ای ندارند

دبیر اعظم آن رند سیاسی زکمپانی نماید حق شناسی

...زند تپیا به قانون اساسی به افسونهای نرم دیپلوماسی

دریغ از رنج دور و راه بسیار

تدین گفت مجلس هست بامن نمائیم اکثریت را معین

شود اینکار پیش از عیدروشن به جمهوری بگیرم رای قطعاً

...نه قانون می شود مانع نه افکار به زور مشت فیصل می دهم کار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

ز ملا ها جوی وحشت نداریم قشون باماست ما دهشت نداریم

...حذر از جنبش ملت نداریم شب عید است مافرصت نداریم

دریغ از راه دور و رنج بسیار

به تهران نیست یک تن انقلابی بجز مشروطه خواهان حسابی

که از وحشت نگردند آفتابی اگر کردند قدری بد لعبی

...بیاویزیمشان بر چوبه دار به نام ارتجاعیون و اشرار

ترور عشقی

ندا و صلا ی بهار و هم آوایی او بامخالفان طرح جمهوری از جمله میرزاده

عشقی که مقالات و اشعار تند و پر توان او در روزنامه قرن بیستم منتشر می

شد ، بی حادثه نگذشت اولین میوه تلخ خود را در تیرماه 1303 بخشید

انهم دران هنگام که عشقی، ان شاعر سنخنگو وگشاده زبان را در برابر خانه اش به قتل رساندند(70).

حادثه قتل عشقی همچون پتکی بود که بر روح و روان بهار وارد آمد. پژواک نطق تاریخی او در مجلس، که در اعتراض به سوء قصد به جان عشقی بیان داشت، هنوز هم در گوش می پیچید

جراید اقلیت را توقیف می کنید. گلوله به ما تحویل می دهید، اجازه نطق هم به مانمی « دهید... من چهل سال از عمرم می گذارد و بیست سال آن را در سیاست گذارانیده ام ... من بیست سال است در دهانه ی مرگ زندگانی می کنم... من در مقابل قشون تزار ایستادگی کرده ام و از مملکت ایران دفاع نموده ام... من از تهدید به قتل یا کشته شدن باکی ندارم. من عقیده ام این است که آن پنجه سرخ که یخه عشقی را گرفت و او را به طرف گور برد، آن پنجه، پنجه دشمن است، باید مجلس آن پنجه و دست را قطع کنند. آن دست و پنجه از هر آستینی که بیرون آمده باشد باید قطع شود. به شما می گویم اگر مجلس آن پنجه خائنه را قطع نکند، مردم ایران آن دست و پنجه را قطع خواهند کرد، زیرا چنین دستی قابل تحمل ملت نیست و باید قطع شود!» (71)

شاید نیازی به برشمردن این نکته نباشد که نیت بهار از پشت هم آوری واژه پنج و پنجه یادآوری لقب رضاخان میرپنج بود که او را قاتل حقیقی عشقی می دانست بازتاب شکنجی را که به دیدن جان سپاری عشقی بر روان بهار وارد آمده از فحوای مثنوی زیبایی که برای اوسروده می توان درک نمود(72)

پیش درآمد این شعر فضائی مرگ بار را در برابر چشم مجسم می سازد. همه چیز باری از نحوست و تیرگی دارد. شبی که عشقی را کشتند شبی ست که در آن « چشم کیوان ز فکرت رازهای نهفت نمی خوابد»، نحوست برگرد او هاله می زند، سعادت زپیش او گریزنده گشته، فرشته خروشان برفته ز جای و دیوتبسم کنان جای او را گرفته، از چشمان دیو برق نحوست می بارد، نگاهش کینه و کید و خشم می پراکند، هوا از اندیشه اش تاریک می شود... عاقبت از درون زهرآگین دیو دودی تنوره زنان، با شعله های کبود برمی خیزد و به دور خویش می پیچد و همچون سیه گوهری شوم و بگداخته ز بالا خروشان به "سوی خاک می تازد و جان عشقی را می گدازد

رهاگشت کیوان هم اندر زمان از آن شوم سوزنده ی بی امان ..

سیه گوهر شوم بگداخته که برقش ز کیوان جدا ساخته

ز بالا خروشان سوی خاک تاخت به خاک آمد و جان عشقی گداخت

سپس بهار میان این نحوست کیوانی و تنوره آن دیو منحوس که گل عمر عشقی را بجید

و بر باد داد و روزگار خویش نوعی همگونی ایجاد می کند و با برشماری آنچه که گروهی

:سپاهی بر سرآب و خاک ما آورده اند، عصر خویش را عصر تسلط دیوان می خواند

به بنگاه کی تا خت دیوسفید دژم گشت رخسار تابنده شید

زافسون دیوان مازندران وطن تیره شد از کران تا کران

گناه عشقی همان بود که زبان به نکوهش دیوان گشوده بود و هم به خاطر آن گشاده

ربابی حیرتی سحیحین پرداخت. تا بر بهار از مرگ حسنی تنها بحاضر اردست دادن یک دوست شاعر نبود. اودراین از میان برداری ضایع سازی یکی از آرمانهای نهضت مشروطیت را می دید که همانا حق آزادی بیان و گفته بود که عشقی یکی از چهره های گویای آن محسوب می شد. و شکنج بهار نیز، از خاموشی آواز است و نه تنها آواز خوان یکی تازه گل اندر آن باغ بود به بیغاره ی خر زبان برگشود هنوزش زخر بود بر لب نوا که خر سرفرو برد و کندش زجا گل عاشقی بود و عشقیش نام به عشق وطن خاک شد والسلام نمود کرد و بشکفت و خندید و رفت چو گل، صبحی از زندگی دید و رفت

تغییر سلطنت و یک شب شوم:

یکی دیگر از مقاطع مهم دوران مجلس پنجم که پژواک هشدارهای بهار را با وجود همه تهدیدها و خطرات برضد قانون شکنی بلند می سازد هنگام تغییر سلطنت است.

در آبان 1303 اکثریت مجلس تصمیم می گیرد کار را یک سره کند و بساط قاجاری را برچیند. مانورها و صحنه گردانی ها از سر گرفته می شوند وضعیت را غیر عادی جلوه می دهند و خطر آشوب و از هم گسیختگی زمام مملکت در میان می آید. برای تغییر سلطنت و انتقال آن می بایست ماده سی و پنج و سی و شش و سی و هفت قانون اساسی را نادیده گرفت. باز هم صدای بهار در مجلس می پیچد و بارها در میان بیانات خود لزوم رعایت چهار چوب قانونی را در هر گونه دگرگونی یادآور می شود

مجلس شورای ملی باید یک نکته را کاملاً رعایت کند و آن قانون اساسی است ... و آن ... «شقی را انتخاب کند که هم به وضعیات حاضره خاتمه داده شود و هم اندک خدشه ای به قانون اساسی وارد نشود... قانون اساسی برای هر کسی که در این مملکت زندگی می کند واجب الاحترام است و واجب الرعایه است... باید سعی کنیم که قانون اساسی کاملاً محفوظ بماند..... اجازه ندهیم که به وکلای مجلس توهین کنند و بالاخره در آتیه به کرسی و کرسی نشین لعنت کنند... این کار نباید بطریقی بشود که هر روز بتوانند ما یا پارلمانهای آینده این مملکت را ملزم کنند که یک قسمت قانون اساسی را مقراض کنیم. ماباید کاری کنیم و قضایا طوری به دست ماحل شود که پارلمانهای آینده هم دچار اشکال نشوند...» (73)

نطق بهار به دستگاه نظمیه گزارش می شود. سخنگوی اقلیت را که در مخالفت با تغییر سلطنت سخن گفته می بایست تنبیه نمود تادرسی برای دیگر مخالفان باشد. ولی چوب این نطق را روزنامه نگاری به نام واعظ قزوینی که برای امر دیگری به مجلس آمده است می خورد. مأمورین آن نگون بخت را که هیچ گناهی جز شباهت به بهار نداشت با تپاچه از پای درآوردند و بر پریشانی خاطر نماینده شاعر افزودند. دوحادثه، دوترور در رابطه با آزادی بیان و دفاع از حکومت قانون آنهم در فاصله ای نه چندان دور، خاموش سازی گوینده ای که روحی ملی گرا دارد و زبانش با عالی ترین رسانه ملی ما یعنی شعر پیوند دارد و سوء قصد به جان خود او که نیتی جز حراست از حرمت مجلس نداشت، حادثه ای ساده نبود. بر آورد میزان شکنجی که بر اثر این حادثات بر روح بهار وارد آمده از فحوای قصیده ی شب شوم (نویسنده: 300) ...

شوم (دیوان من ۷۷) پیداست. در این سرود، سحر، به دست راست و سحر سی
مجلس تغیرسلطنت می پردازد و طوفانهای روحی خویش را بر بند بند شعر خویش می
:تازاند و برگی دیگر بر مشروطه نامه های خویش می افزاید
شب چو دیوان به حصارفلکی راه زدند اختران میخ براین برشده درگاه زدند
...راهداران فلک برگذر راهزنان به فراخای جهان ژرف یکی چاه زدند
خصم در کثرت وقانون طلبان درقلت به قیاسی که تنی پنج به پنجاه زدند
چارده تن به فضای فلک آزادی نیمه شب همچو مه چارده خرگاه زدند
خواستند اهرمان تازکمیگاه مرا خون بریزند، ازاین رو ره و بیراه زدند
...ناگهان واعظ قزوینی به کمیگاه رسید برسرش ریخته وزندگیش تاه زدند

حذف اقلیت و سرنوشت پارلمان:

مجلس پنجم در جلسه ۹ آبان ماه ۱۳۰۴ به برکناری احمدشاه قاجار برطبق
ماده واحده با اکثریت ۸۰ رأی موافق در مقابل پنج رأی مخالف رأی داد.
این مجلس در تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۱۳۰۴ ش خاتمه یافت. رضاخان پهلوی در
تاریخ ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ بطور رسمی تاجگذاری کرد. از سال ۱۳۰۵
تا ۱۳۲۰ هفت دوره قانون گذاری بدون وقفه برگزار گردید.

درمیان این هفت دوره قانونگزاری، مجلس هفتم از نقطه نظر پژوهش مایعنی جستجوی
فراز و فرود نظام پارلمانی و بازتاب آن در ذهن و زبان بهار از اهمیت ویژه ای برخوردار
است. از آن رو که در این دوره است که اقلیت پارلمانی حذف شد و اعضاء اقلیت دیگر حق
انتخاب شدن نیافتند و هریک اگر هم مانند بهار و مدرس سرنوشتی شوم پیدا نکردند اما به
گونه ای از صحنه سیاست کنار رانده شدند. بهار در نقش سرنوشت سیاسی خویش
:و در رابطه با حذف اقلیت در مجلس هفتم چنین آورده است

در مجلس چهارم من و مدرس و آشتیانی و بهبهانی و نه نفر دیگر از نمایندگان در اقلیت ...
بودیم... این اقلیت و مخالفت آقایان تا پایان دوره پنجم طول کشید. دوره ششم من و مدرس
و آشتیانی و بهبهانی و نه نفر از کاندیداهای مدرس از شهر تهران انتخاب شدیم. مدرس، من
و رفقا در اقلیت باقی بودیم و بعد از ختم دوره ششم، انتخابات را دولت در دست گرفت. مجلس
تمام شد، مدرس را دستگیر کردند و به خواف فرستادند. بهبهانی و زعیم و مرا نگذاشتند
انتخاب شویم. یکبار پنج ماه در تهران و یک بار دیگر یک سال در اصفهان به حال تبعید
بسر بردم...» (۷۴)

آری مجلس وجود داشت و انتخاباتی نیز صورت می گرفت ولی مجلسی که در آن تنها یک
گرایش حق نطق و بیان داشت و دیگر گرایشها از صحنه آن حذف شده بودند. هرگونه
اعتراضی با ارباب و ضرب و جرح و زبان دوزی و در بستگی روبرو می شد. چنین حال و
هوایی نمی توانست مورد قبول نماینده شاعری چون بهاره باشد که بیش از بیست سال از
عمر خویش را وقف احیای سیاست و مبارزه در راه تحقق حکومت قانون کرده بود. شاید
بدین خاطر است که سرنوشت مجلس هفتم در شعر بهار جای بخصوصی یافته است
ه اشعار آن گه ناگه نه بداند، نه بداند، بهار، ما به دهنده، ما سه قصیده اند که از آن

دیگران به زبان و دل سرخورده و نکته گیر بهار نزدیکترند که بدانها می پردازیم
 آشکارترین اشارات را در قصیده بلند اندرز به شاه (ص 469) می یابیم که در سال 1307
 سروده شده و در حقیقت نقد منظومی است از همه ی بنیادهای سیاسی و اجتماعی نظام حاکم.
 در این سروده، بهار از بی قدرت سازی مجلس هفتم سخن به میان آورده و آن را به
 طنز، همچون مجلس تعزیه و شاه را چون تعزیه گردانی می داند که انتخاب و اختیار همه
 وکلا و حرکاتشان را در دست گرفته باشد
 شاه حالیه به هرکار دخالت دارد خویش را کرده طرف با همه کس در هرکار ..
 از رئیس الوزراء تا به وکیل به وزیر از مدیر کل تامنشی و تادفتر دار
 همه با میل شه آیند ز صندوق برون شمردی الجوشن و خولی و سنان و مختار
 ... پادشه تعزیه گردان شد و مجلس تکیه گریه دارد بخدا این روش ناهنجار
 نیست پیدا که بود ملک به روی چه اساس نیست روشن که بود کارز روی چه مدار
 نیست مشروطه که قانون اساسی باشد ضامن زندگی خلق و نگهبان دیار
 بهار در بخش دیگری از این قصیده به خاموش سازی اقلیت در مجلس هفتم اشاره می کند
 و مجلس هفتم را مجلس شومی می نامد که ملت را از آن بیزار است
 بود این دلخوشی خلق که اندر مجلس ...
 هست یک عده وطن خواه رشید و بیدار
 گاه و بیگاه سخن گویند از راه صواب
 خواه ناخواه جلوگیرند از عیب و عوار
 گرچه خاموش نشستند در آخر، زیرا
 اکثریت به ره منطقشان بست حصار
 لیک با این همه خاموشی و مظلومیت
 خلق را بود به آن چند نفر استظهار
 لیک نظیمه به زور کتک و حبس به خلق
 ... گفت کز یاری این جمع کنند استغفار
 مجلس هفتم، آن مجلس شومی است که هست
 از چنین مجلس و این قانون ملت بیزار
 در قصیده فتنه های آشکار (ص 544) که به سال 1309 ، سروده شده بهار با لحنی
 سرشار از نکوهش و تلخی باز هم به داستان مجلس پرداخته و به افشای دسیسه و تقلب
 در انتخابات مجلس اشاره کرده است. آنچه که این قصیده را از دیگر سروده های بهار
 درباره ی مجلس متمایز می سازد، پرورش تم غیبت و در عین حال حضور شاعر در صحنه
 ی سیاسی است. آری اونیز به مانند دیگر احرار و وطن خواهان از ساحت زندگی سیاسی
 رانده شده و این نکته را نیز زیرکانه در شعر خود آورده، اما در همان «از ساحت راندگی»
 مسائلی را می بیند که شاید حاضران در صحنه را به چشم نیاید. قرار گرفتن ردیف قصیده
 بر «می بینم»، در حقیقت نمادی از چشم نگران بهار است که بر سرنوشت خانه ی ملت چشم
 دوخته است و عواقب فروپاشی آن را «اشکباری ملت» و تبدیل آن خانه به «کنام
 سوسماران و قنقدان» و دیگر جانوران مودی و نمایندگان گنج و بی اختیار و آلت دست
 ارتجاع و فاشیست می بیند. همان تصویری که بعدها در تابلویی که از مجلس چهاردهم

رسم می کند، به نحوی دیگر تکرار می شوند.
 فتنه ها آشکار می بینم دستها توی کار می بینم
 حقه بازان و ماجراجویان بر خر خودسوار می بینم
 جای احرار در تک زندان یابه بالای دار می بینم
 ز انتخابات سوء مجلس را پرز عیب و عوار می بینم
 وکلا را به مثل دور ششم گیج و بی اختیار می بینم
 در گلستان به جای کبک و تذرو قنقذ و سوسمار می بینم
 ...ملتی را که شد فراموشکار عاقبت اشکبار می بینم

زبان حسرت و درد بهار، در قصیده شهر بند مهر و وفا (ص 532) که در همین اوان (1308) سروده شده، به اوج خود می رسد. به دیده ما این قصیده نیز نمودار دیگر است از سرخوردگی این شاعر، از اوضاع سیاسی وقت و به ویژه ضعف نهادهای مشروطه که بهار از آن با عنوان «آتشی که خاک وطن گرم بود از آن» (بیت 8) یاد می کند. بخاطر یکپارچگی موضوعی و همچنین پی آمد هماهنگ نمادها و اشارات، قصیده شهر بند مهر و وفا، را می توان یکی از قصاید موفق بهار است در رابطه با ترسیم شرایط سیاسی در بیانی شاعرانه دانست

این قصیده دارای دوبخش اصلی می باشد که در عین حال گیر و داری تنگاتنگ با هم دارند. از بیت یک تا هفتم شاعر با بهره گیری از نمادهایی بس زیبا ذهن خواننده را برای آنچه که فراتر خواهد آمد آماده می سازد. از منظری که بهار به مجلس و اصولاً وطنش، در این برهه از زمان می نگرد، آنرا همچون سرزمینی می بیند که زمانی مرز «مهر و وفایش» می خواندند، اما اکنون دیگر در آن دلبری نمانده. خشک سال حادثه در آن برگ تری برجای نگذاشته، و برق جفا در این باغ حقیقت، گلی را برجای نهشته است، کرم ستم بر شاخ فضیلت زده و بلبل آن اسیر قفس و باغبان آن با آفت خشک سالی روبروست. همه ی بندهایی که باری از نابودی و تباهی را بیان می کنند، در حقیقت برای آن آورده شده اند که مارا به شاه بیت این قصیده برسانند که در آن، آن نقصان اصلی، آن انگیزه حقیقی که همه ی کاستی ها معلول آن یکی می باشند بیان شده و آن خاموش سازی آتش فروزان نهضتی است که خاک وطن گرم بود از آن و حال از آن جز اخگری باقی نمانده است. بیت های دنبالی را تشریح پی آمدهای شوم فروکشی آن "آتش فروزان" می سازد که همانا از میان تهی شدن آداب معدلت و کشور داری و غلبه ی نظام زور و عواقب دیگر است

آن آتشی که خاک وطن گرم بود از آن طوری به باد رفت کز آن اخگری نماند ...
 هردر که باز بود سپهر از جفابست بهر پناه مردم مسکین دری نماند
 آداب ملک داری و آیین معدلت بر باد رفت و از آنهمه جز دفتر نماند
 زین جنگهای داخلی و این نظام زور بی درد و داغ، خانه و بوم وبری نماند
 شد مملکت خراب ز بی نظمی نظام و ز ظلم و جور لشکریان کشوری نماند
 مرغ خموش :

پس از رانده شدن بهار از ساحت مجلس شورای ملی و محرومیت از داشتن فعالیت های سیاسی، محکومیت و اسارت در زندان رضا شاه (1308 تا 1309 - 1312 تا 1313)، زندگی و آفرینش های این

سحبسرای سیفنه ی ارادی بیر وارد مرحله جدیدی می خردد. ریدخی او در این سالها به انجام خدمات فرهنگی و ادبی می گذرد. تصحیح متون قدیمی، ترجمه چند متن پهلوی، تدریس دردانشسرای عالی، شرکت در هزاره فردوسی، عضویت در فرهنگستان ایران، پژوهش در تاریخ ادب و زبان فارسی و همکاری با روزنامه ها و مجلات ادبی همچون ارمغان، مهر، آرمان، نامه تمدن، تعلیم و تربیت و مهر ایران و آموزش و پرورش، از آن جمله اند. اما روح ستیزه جویی او را تنها پژوهش و کنکاش و گاهی شرکت در مباحث ادبی اغناء نمی کند. بهار هرگز تنها یک وطن پرست ادبی نبوده است. او باید در صحنه باشد و از دانش و آموخته خویش، از برای پرورش و دفاع از ارزشهایی که بدان ایمان دارد بهره ببرد. زیرا بنیاد فرهنگ او را اعتقاد به آزادی و حکومتی با منشأ ملی می سازد. بدین خاطر این از میدان راندگی و بستن زبان سیاسیش و همچنین مشاهده فرود پویایی مجلس، بر او بس گران می آید و زخمی است که التیام نتواند یافت.

در برخورد با آنچه که بر او رسیده است لحن او به جانب ذم و شکوی و اعتراض و گاهی تظلم و از همه مهمتر نقد شدید بنیادهای نظام رضاخانی گرایش بیشتری پیدا می کند که ما در برگ های پیشین خطوط اصلی آن را بر شمردیم. اما آنچه که تقریباً در همه این سروده ها مشترک است تصویر پرست که بهار از خویشتن و پایگاه خویش بعنوان مردی با فرهنگ و وطن خواه اما در بند و خاموش به دست می دهد. بارها، چه در شکوانیه ها، چه در زندان نامه ها، نامه های منظوم و دیگر آثاری که در این دوران نوشته درباره چرائی اسارت واز میان راندگی خویش پرسش بعمل می آورد

...مانده ام در شکنج رنج و تعب زین بلا و ارهان مرا یارب
ای دریغا لباس علم و هنر ای دریغا متاع فضل و ادب
...که شد آوردگاه طنز و فسوس که شد آماجگاه رنج و تعب
من کیم، چیستم، تنی لاغر ناتوان تر ز تارهای قصب
کیستم؟ شاعری قصیده سرای چیستم؟ کاتبی بهار لقب
چیست جرمم که اندرین زندان در باید کشید و گرم و کرب (75)
جالب آنکه همیشه تنها خود اوست که بدین پرسش بهترین پاسخ را می دهد
چیست جرمش؟ کرده چندی پیش از آزادی حدیث
تا ابد زین جرم، مطرود در سلطان بود (76)

وگاه با زبانی نمادین به این پرسش خویش پاسخ میدهد
بلبل به جرم صوت اسیر قفس شود و آزاد و ارزاغ بگردد به گلستان (77)
پی گیری نماد مرغ اسیر که از این سالها در شعر بهار، بسآمدی چشم گیر دارد و بر جای آن شاعر سخنگو ولی زبان در بسته می نشیند، ما را به شناخت ماهیت آن زخم عمیق که در آغاز این مقال از آن سخن به میان آوردیم نزدیک ترمی سازد. برای نمونه در قصیده ی مرغ خموش (ص 522) بهار خود را همان مرغکی می داند که، سربه دشنه ی جلاد داده، آشیانه به تاراج داده و ز آسیب خار ناله ی مکرر کشیده است. اما در همان حال بخاطر شفتگ. که به گاه، که نماده از معشقه. از ادبست داد، آن زخم حانگاه، اب حانه و خه بش

: تحمل می‌کند

قربان مرغکی که زسودای عشق گل از زخم نوک خار، به خون پرکشیده است
یا چون بهار از لطافات خزان جور سرزیر پرنهفته و دم درکشیده است (78)

یا در قصیده ی شهر بند مهر و وفا ، در قالب مرغی ظاهر می شود که بال و پر پرواز را
که همانا سخنگویی اوست از آزادی ، بریده اند و او را چاره ای جز خو کردن به کنج قفس
نمانده است

ای بلبل اسیر به کنج قفس بساز اکنون که از برای تو بال و پری نماند

هرچه در نظام رضاشاهی بیشتر پیش می رویم سرخوردگی بهار فزونتر و امید او برای
ساختن حکومتی با منشأ ملی و زنده سازی نهادهای مشروطگی کمتر می شود سرخوردگی
او تنها از سیاست پیشه گان نیست او فراموشکار های ملت را نیز در این امر سهیم می
داند و هر زمان بتواند فریاد برمی آورد و از تباه گشتن ملیون وخم شدن پشت احرار در

برابر سفها صحبت به میان می آورد

ای وطن خواهان سرگشته و حیران تاچند؟

بدگمان و دودل و سربه گریبان تاچند؟

کشور دارا نادار و پریشان تا چند ؟

گنج کی خسرو در چنگ رضاخان تا چند؟

....ملک افریدون پامال ستوران تا چند؟

ملک غارت شد و ملیون گشته تباه

لیک ملیونها ها شده بهره ی سردار سپاه

یارب این کینه و این ظلم دمامد تاکی؟

دل ایرانی آماجگه غم تاکی ؟

پشت احرار به پیش سفها خم تاکی؟

ظلم ضحاکان در مملکت جم تاکی؟ (ص 79)

اما چه سود « همه بدخواه پهلوی دردل و همه مداح پهلوی به زبان » و کس به ندا

وصلای اندیشمندان و گویندگانی چون او توجه ندارد و شاید یکی دیگر از انگیزه های

: سرخوردگی اودر همین بی سپاسی همگنان خویش باشد

عمری سخن به خیر وطن گفتم ای دریغ کامد به دست هموطنانم به سرزمان

سربر سرسنان رود آن را که نیست بخت بیچاره من که رفت سرم بر سرزبان

درمیان سالهای 1309 تا 1320 که سال خروج رضا شاه از ایران است، هرچند شعر بهار
از درونمایه های سیاسی و اجتماعی خالی نمی شود، اما بازتاب کنجکاوی های او را نسبت
به مجلس و وضع نمایندگان و انتخابات و تاریخچه مشروطیت را تنها پس از خروج رضا شاه
در شعر اوباز می یابیم

10- سقوط رضاشاه و بازگشت بهار به قصه ی کهن مجلس

بعد از حضور متفقین در ایران و استعفای رضاشاه از سلطنت، بهار به صحنه سیاست و پاره ای فعالیت‌های مطبوعاتی باز می‌گردد. روزنامه ی نو بهار را دایر می‌کند (3 اسفند 1321)، در جبهه آزادی که توسط عده ای روزنامه نگار و به منظور جلوگیری از بازگشت استبداد تشکیل شده بود عضویت می‌یابد (1321)، در کابینه دوم قوام السلطنه وزیر فرهنگ می‌شود (22 بهمن 1324)، ریاست نخستین کنگره نویسندگان ایران را که از طرف انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی تشکیل شده بود به عهده می‌گیرد (1324)، در مجلس پانزدهم به عنوان نماینده تهران برگزیده می‌شود (1325) و با احمد قوام در تشکیل حزب دمکرات ایران همکاری می‌کند (1326) ریاست انجمن هواداران صلح را نیز می‌پذیرد (1326)

بازگشت او به صحنه زندگی سیاسی و اجتماعی، با پاره ای کامیابیها و ناکامیها همراه است که هم معلول حال و هوای این دوره از تاریخ کشور ما و هم پیشینه های سیاسی بهار می‌باشد. نزدیکی و دوری او به گرایش های چپ، پیوستن به مانورهای سیاسی کابینه قوام و سپس سرخوردگی و گسستن از او بر سر مساله پیشه وری و خودمختاری آذربایجان و دخول سه وزیر توده ای در کابینه، در آزدگی خاطر بهار بی تأثیر نبوده است. اما بی شک یکی از انگیزه های مهم این آزدگی را سرنوشت مجلس و مسائل پیرامونی آن تشکیل می‌دهد و هم بدین خاطر است که دوباره بازگشتی بدین داستان قدیم می‌کند و حال و روز مجلس شورا را درونمایه چند قصیده می‌سازد که یکی از پرتوان ترین آنها همان قصیده مجلس چهاردهم می‌باشد که انگیزه ما برای نوشتن این مقال شد که ویژگی های آن را در ابتدای این گفتار برشمردیم (81)

سرانجام سخن:

در جست وجوی ریشه ی شکنجی که بر لحن بهار در قصیده مجلس چهاردهم سایه افکنده، به جست و جو بر آمدیم و به گذشته ها سفر کردیم. از آن روز که به دیده ی ماچنین لحن تلخی نمی‌توانست تنها از جوهر عرضی رویدادهای همزمان با این سروده و ترکیب مجلس چهاردهم برآمده باشد. ریشه ی اصلی را در شکست آرمان او در پای گیری مجلسی صالح و حکومتی با منشاء ملی یافتیم. پس برگه هایی منظوم از تاریخ این آرمان خواهی را در دیوانش ورق زدیم و از رسانه پرتوان شعرش برای دست یابی به فراز و فرود عواطف او در رویارویی با روند جای گیری دمکراسی در این ملک قدیم بهره بردیم. دیدیم که این ستایشگر آزادی و مدیحه سرای وطن درگیر و دار پرتنش حوادث و درمقاطع اوج گیری نهضت مشروطیت چگونه سراسر شوق و شور در ستایش آزادی و حکومت قانون، شادباش ها سروده است و هم به هنگام های دیگری و در برابر شکست پای گیری

مجلسی صالح و حکومت قانون، به تلخی گریسته و تعزیت بروطن خویش خوانده است. در این شکست بهار بی کفایتی سیاستمداران و خیانت و سرسپردگی پاره ای از زمامداران امور، تربیت نایافتگی و گاه پاره ای غفلت های ملت را عامل عمده می داند. از میان تمام مقاطعی که بر شمرديم بی شک عصر رضاشاه بیش از دیگر مقاطع بر سر خوردگی بهار تأثیر گذاشته است. چرخش زبان او از زبانی پرطنین و پویا و سرشار از امید به زبانی ملامتگر و گاه پر از تظلم نشان طنین قدرت جابرانه آن عصر بر ذهنیت این شاعر است.

به هر رو بهار نیز چون دیگر آرمانگرایان در راه دستیابی به آرمان خویش به سختی و سنگ زیاد بر خورده. از اینرو گه و گاه یأس و ناامیدی از خودنشان داده و نیز چرخش ها و زمزمه های دیگری ساز کرده و دچار دوگونی نیز شده است. اما در ژرفای وجود خویش از این آرمان دست برنداشته است. دیوان او نشان می دهد که تا واپسین روزهای هستی، هنگامی که در آسایشگاه لزن با بیماری جانگداز سل مبارزه می نمود، حرفی سوای این بر لب نداشت که: جز مجلس ملی نزنم بیخ استبداد، و بی نیروی قانون نروم کار از پیش... و امروز امید همه زی مجلس شورا است... (از قصیده به یاد وطن 1327) و جان کلام اینکه در این روال، بهار را نمی توان همچون شاعری تاریک بین تلقی نمود او علیرغم همه سرخوردگیها و نقد تند و تیزی که از نهادهای جامعه و هم ملت خویش می کند به ایران و ایرانی همواره باوری عمیق داشت و بیهوده نبود که می گفت: من به ایران و ایرانی امیدوارم. بگذار باز هم پتک حوادث ما را بگوید، بگذار... چنگیز و تاتار دیگر هم ما را خرد و خمیر کنند، بگذار نان و ثروت ما را باز هم غارت کنند... ایا این آسمان الهام بخش راهم از ما خواهند گرفت؟...» (86)

: پی نوشت ها:

- 1- پایه ی کار ما در این گفتار دیوان اشعار شادروان محمدتقی بهار به کوشش مهرداد بهار، تهران، انتشارات توس، سال 1368 است. برای اشعاری که در این دیوان یافت نمی شود از دیوان بهار به کوشش محمدملک زاده، تهران، موسسه مطبوعاتی امیرکبیر، سال 1335 و 1336 خورشیدی با یادآوری بهره برده ام. برای قصیده ی مجلس جهاد هم نگاه کنید به دیوان. جلد یکم، ص 778.

گفت و گو با دکتر بهار، مجله کلک، شهریور 1373، شماره ی 54؛ 178-2 در این چند بیت بهار به پاره ای از چهره های سیاسی اشاره می کند که چندین دوره هم -3 نماینده ی مجلس بوده اند: سلیمان اشاره است به سلیمان میرزا اسکندری (سلیمان محسن اسکندری) نماینده ی مجلس در دوره های دوم، سوم، چهارم و پنجم و لیدر سوسیالیست های مجلس پنجم. بعد از استعفای رضا شاه از سلطنت به ریاست حزب نوپای توده ی ایران انتخاب شد. سیدحسن مدرس نماینده ی مجلس تا دوره ی ششم، پیشوای اقلیت

مجلس که در سال 1307 دستگیر و در خواف در سال 1316 به قتل رسید، بهار نماینده‌ی دوره‌ی سوم تا ششم در دوره‌ی هفتم از انتخاب شدن در مجلس محروم شد. تیمورتاش یا سردار معظم خراسانی نماینده‌ی دوره‌های دوم تا ششم مجلس و وزیر دربار رضاشاه که در زندان قصر در سال 1312 به قتل رسید. موتمن‌الملک حسین پیرنیا، رئیس مقتدر چندین دوره‌ی مجلس شورای ملی در دوره‌های چهارم و قسمتی از دوره‌های پنجم و ششم رئیس مجلس بود. او یکی از خوشنام‌ترین سیاستمداران دوران معاصر است. کیخسرو، شاه‌رخ، ارباب کیخسرو، نماینده‌ی زرتشتیان در مجلس ادوار 2 تا 12. مستوفی‌الممالک پسر میرزا یوسف مستوفی‌الممالک، چندین بار به مقام ریاست وزرایی رسید و در جنگ جهانی اول در مقابل نفوذ روسیه و انگلیس مقاومت کرد.

دیوان، ص 790، قصیده به مطلع 4-

زدلبر بوسه‌ای تاوان گرفتم/ پس از عمری خسارت جان گرفتم

قصیده‌ی سکوت شب، دیوان، ص 366، به مطلع 5-

آشفته روز بر من از این رنج جانگزای/ بخشای بر من، ای شب آرام دیرپای

شفیعی کدکنی، شعر بهار، آینده، سال دهم، شماره‌ی 10 و 11، صفحه‌ی 638-6-

برای نمونه می‌توانیم ترکیبات زیر را ذکر کنیم 7-

اختر سعد دموکراسی، طبل آزادی، بانگ پاینده باد آزادی و چمن ملی، دریای استبداد، بیخ استبداد و چشم استبداد، جیش استبداد، کشت ملت، لشکر ملت، غنچه انقلاب، می انقلاب، سایه قانون، مغاک سیاست، باغ سیاست، ریشه مشروطه، روح مشروطه، ماه مشروطه و ... نگاه کنید به ماشاءالله آجودانی، ترکیب‌آفرینی و ارتباط آن با فرهنگ شاعران،

بررسی دیوان‌های چهار شاعر مشروطه، لندن، مجله فصل کتاب، 1/1 ص 17 تا 20

- برای سه قصیده عدل و داد، به شکرانه توشیح قانون اساسی و عدل مظفر نک دیوان 8

ص 33، 32، 18

- نک فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم، مجلس اول و 9

بحران آزادی، تهران انتشارات روشنگران ص 30

- همان ص 1031

- آئینه‌ی عبرت ص 56 تا 101، مثنوی اندرز به شاه ج 2 ص 951، پند سعدی ص 11

126، کار ایران با خداست ص 141

: - خاقانی قصیده ایوان مدائن به مطلع 12

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مدائن را آئینه‌ی عبرت دان

نک ضیاءالدین سجادی گزیده‌ی اشعار خاقانی، تهران، سپهر 1363، ص 83. همچنین

برای چگونگی بر خورد بهار با این شاعر بنگرید به بهار و ادب فارسی ج 1 ص 170

- شخصیت و اعمال محمدعلیشاه و بازگشت او به ایران به کمک روسها، درونمایه‌ی 13

یکی دیگر از سروده‌های بهار است تحت عنوان سبحان الله این چه رنگ است (دیوان ص

200) که در آن کوشش مذبوحانه‌ی محمدعلیشاه را در این دوران با لحنی طنز آمیز و از

زبان خود او به نکوهش گرفته است

بودم روزی به شهر تهران مولا و خدایگان و سلطان

ببستم همه را به تو پ غران گفتم که کسی نماند از ایشان

دیدم رور دحر که جبک است سبحان الله این چه ربک است
نک به سید اشرف گیلانی، کلیات نسیم شمال، تهران، توس، 1363، ص 166 و 14
همچنین به رحیم زاده ملک، هوپ هوپ نامه وزبان برای انقلاب تهران سحر 1357، ص
87 تا 207

بهار فراتر ها درباره تقلید سید اشرف از صابر در مثنوی مکاتبات منظوم (ج 2 ص
1030) نوشت

احمد ای سید اشرف خوب بود احمد گفتن ازو مطلوب بود
شیوه اش مرغوب بود
سبک اشرف تازه بود وبی بدیل لیک: «هپ هپ نامه» بودش در بغل
بود شعرش منتحل

مسمط فتح تهران، دیوان ص 161-15
برای نمونه نگاه کنید به قصیده بلند فتح الفتوح و مسمط فتح تهران و مسمط تهنیت -
فتح آذربایجان
ترانه ملی، دیوان 152، باید یاد آور شد که بهار تصنیف هائی نیز در تهنیت فتح -
تهران و پیروزی مشروطه طلبان سروده. ن ک به دیوان، ج 2 ص 1309 و 1310
باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، تهران نشر گفتار، 1370، ص 58-59-18
مسمط ایران مال شماسست دیوان ص 257-19
فریدون آدمیت، مجلس اول و بحران آزادی ص 110-20
ن. ک محمد گلبن تاریخچه روزنامه نوبهار، مجله یغما سال 24 شماره اول فروردین -
21 ماه 1350 ص 27

ن. ک. محمد علی سپانلو، بهار، تهران، طرح نو، 1374، ص 19-22
بهار، تاریخ احزاب سیاسی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم 1357، ص ز-23
در رابطه با رویه ناصر الملک نسبت به دمکراتها بهار مقاله ای هم در روزنامه -
نوبهار شماره 55 مورخه 8 شعبان 1332 قمری نوشته و بخش هایی از این مقاله را
در تاریخ احزاب آورده است. ن. ک. تاریخ احزاب، ج 1، ص 12 و 13
ن. ک. ترکیب بند توپ روس، ص 227 و قصیده در واقعه بمباران آستانه حضرت رضا -
25 (ع)، ص 222 به مطلع: بوی خون ای باد از توس سوی یثرب بر بانوی برگو از تربت
خونین پسر

ن. ک. به مثنوی به یاد آذربایجان. ج 2 ص 985-26
ن. ک. ای وطن من، ص 208، به دیده ما شناخت زبان بهار در برخورد باتاخت و تاز -
27 - بیگانگان در خاک وطن غور رسی دیگر می خواهد. یادآوری از اشعاری که بهار در این
رابطه سروده در این مقال برای عرضه جنبه هایی دیگر از شکنج های روحی اوست.
نگارنده، این مقوله را بادر نظر آوری واژه ها و نمادهای آن، در رساله دکترای خویش بر
رسیده است. این رساله در دست ترجمه است و به زودی منتشر خواهد شد
:اشاره است به قصیده ی آواز خدا، دیوان ص 282 و ابیات زیر -28
این یک به شمال. آن یک به جنوب این یک به خفا، آن یک به ملاست
...در مغرب ملک جنگ است و حدال در مشرق، ملک قتل است و شقااست

از ساقی نامه بهار، ج 2 ص 1059-29

ن. ک. محمد گلبن، تاریخچه روزنامه نوبهار ص 30 و 31-30

قصیده بٹ الشکوی، ص 31-326

بهار تاریخ احزاب، ج 1، ص 27-32

همان، ص 121، برگفته های بهار می بایست این نکته را افزود که انشعاب حزب -33
دمکرات علل سیاسی و تاکتیکی بخصوصی داشته است. توضیح آنکه در جنگ اول جهانی
که سران حزب اعتدال و حزب دموکرات از ایران مهاجرت کردند، عده ای از اعضای حزب
دمکرات در تهران براین عقیده شدند که مادام که سران حزب در خارج از کشور به سر می
برند، از اتخاذ هرگونه تصمیمی به نام حزب خودداری شود و انتخابات هم تا بازگشت آنان
صورت نگیرد. در صورتیکه عده ای دیگر را عقیده براین بود که مهاجرت بعضی از
سران حزب نمی بایست حزب را از فعالیت های سیاسی بازدارد و نتواند وظیفه ای را که
طبق مرامنامه دارد انجام دهد. این دوطرفه با هم شدیداً مخالف بود سبب شد که در حزب
انشعاب روی دهد و آن دسته از اعضا که نمی خواستند به نام حزب کاری بشود به
دمکرات ضد تشکیلی مشهور گردید، ن. ک. به محمد مصدق، خاطرات و تألمات مصدق،
تهران انتشارات علمی، پاییز 1365، فصل هیجدهم، (عضویت من در جمعیت دموکرات
ضد تشکیلی)، ص 111

اشاره است به قصیده در محرم ص 329-34

مسمط مستزاد ای مردم ایران، ص 289-35

البته باید گفت که بهار هرگز با جنبش های تجزیه طلبانه سر توافق نداشته است. -36
در مقدمه تاریخ احزاب، ص ط می نویسد: «... من با تمام سرکشان و نهضت کنندگان
اطراف و با هر قسم فحاشی و دشمنی نسبت به حکومت مرکزی بحکم تجربه مخالف بوده ام
نه به جنگلیها عقیده داشته ام نه با خیابانی همراه و هم طبقه بوده ام و نه با کلنل محمد
تقی خان (به آن طریق) موافقت داشته ام... همواره بدین وقایع که بلا شک با سرانگشت
تحریک استعمار طلبان بی رحم برای تهدید مرکز و اجرای مداخلات آنان صورت می بست،
» به دیده تأسف و تنفر می نگریستم

قصیده یا مرگ یا تجدد، ص 287-37

همچنین نگاه کنید به قصاید راه عمل 311، وشه نادان، ص 313. این روحیه تامدتها -38
پس از انجام کودتا نیز بر اشعار بهار سایه افکنده بود. نک به قصیده سر نیزه، ص 360
و چه باید کرد؟ ص 358

در این باره ن. ک. به نادر انتخابی، ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد -39

از مشروطیت، ایران نامه سال یازدهم، شماره 2، سال 1372/1993، ص 185-209

ن. ک. به تقی زاده، نکات و ملاحظات، بی قیدان و سیاست چیان، کاوه 4 سپامتر -40

1921.

نقل از مقاله جمشید بهنام، زمینه های فکری اندیشمندان ایرانی مقیم برلین، ایران نامه

سال 16، شماره 4 پاییز 1377، ص 568

تاریخ احزاب، ص 95 و 96-41

ن. ک. به میر انصاری، اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران، دفتر دوم (ملک الشعرا -42

بهار)، نامه تعهدنامه بهار وپادرمیانی فروغی، صفحات 167 و 168 و 174

قصیده دین ودولت، ص 409- 43

قصید جزر ومد سعادت، نسخه ملک زاده، ص 373 تا 377- 44

قصیده فخریه، نسخه ملک زاده، ص 378 تا 381- 45

قطعه درتاریخ موزه ایران باستان، نسخه ملک زاده، ص 436- 46

قصیده درتاجگذاری رضاشاه، ص 410- 47

قصیده استهزاء، ص 403- 48

مثنوی به یاد عشقی، ج 2، ص 1062- 49

سپانلو، بهار ص، 78- 50

علی اکبرسیاسی درخاطرات خود به این نکته اشاره می کند که رضاشاه اصلاحات -51 خود را از مرام نامه انجمن ایران جوان گرفت در توضیح مطلب می نویسد که اندکی پس از تأسیس انجمن ایران جوان وانتشار مرام نامه آن دربرج حمل 1300 شمسی سردار سپه نخست وزیر، نمایندگان انجمن را به نزد خود فراخواند. واز آنها پرسید: شما جوان های فرنگ رفته چه می گوئید؟ این انجمن ایران جوان چه معنی دارد؟ سیاسی می گوید ماگروهی جوانان وطن پرست هستیم که از عقب افتادگی ایران وازفاصله ای که میان کشور ما وکشورهای اروپایی وجود دارد رنج می بریم وقصدمان ازبین بردن این فاصله است ومراممان هم برهمین پایه تدوین شده. سردار سپه مرام نامه را از او گرفته ونگاهی به آن می اندازد و می گوید: "این ها که نوشته اید ضرر ندارد که با ترویج مرام خودتان چشم و گوش ها را بازکنید ومردم را با این مطالب آشنا بسازید.حرف از شما ولی عمل از من خواهد بود. این نسخه مرام نامه را بگذارید نزد من باشد چند سال دیگر خبرش راخواهیم شنید ن. ک به علی اکبر سیاسی، گزارش یک زندگی، لندن، 1366، ج 1، ص 76 - 77 ، نقل این مطلب ازمقاله نادر انتخابی یاد شده ص 202 می باشد

چهار خطابه نسخه ملک زاده ، ج 2 ص 143- 152- 52

تاریخ احزاب ج 2 انقراض قاجاریه، ص 211- 53

همان ص 101- 54

قصیده درتاجگذاری ص 411- 55

استهزاء، ص 402 و 403- 56

قصیده شکوائیه ص 625، قصیده حبسیه ص 512- 57

قصیده چه داری ص 477مثنوی کارنامه زندان ج 2، ص 912، 913، 916، تاکی وتاچند -58 ص 516

انتقاد از رضاشاه در شعر بهار گاه با حالت نمادین وقصه داستان بیان شده مانند -59 حکایت گراز(ج 2، ص 913) که در آن بهار به وصف حکایت گرازی می پردازد که مرغابی نغمه پرداز به دور خویش جمع کرده است آن مرغان درحقیقت ریزه خواران گرازند وگراز نیز بدون آنکه چیزی از نعمات آنها فهم کند تنها سری تکان دادی وخبرگیهای خودنشان میدهد

کارنامه زندان، ص 915- 60

ن. ک به نعمه الله قاضی «شکیب» علل سقوط حکومت رضاشاه، تهران نشرآثار، -61

1373، ص 75 تا 123 به فام، با فادار، ن

برای نقد بهار از رضاشاه غیر از اشعار یاد شده همچنین نگاه کنید به غزل جمهوری -62 و جمهوری نامه، ص 387 و 388 اندرز به شاه ص 469، ای هوار محمد ، ص 490، غضب شاه ص 506، حبسیه، ص 512، تاکی و تاچند ص 516، گرسنه ص 632 ، غزل شماره 27 ج 2 ص 1163، فرار رضای سارق ، ج 2 ص 1233، قطعه رضاشاه ج 2 ص 1232.

برای نمونه ن. ک به عبدالرحیم ذاکر حسین مطبوعات سیاسی ایران در عصر 63-
مشروطیت، تهران انتشارات دانشگاه، 1368، 83 تا 96 و مقدمه حسین مکی بر دیوان فرخی
یزدی، تهران آذرماه 1357

برگرفته از مقاله مجلس وزیر جنگ، نوبهار هفتگی 16 میزان 1301، نقل از تاریخ - 64 احزاب ص 47

قصیده چہ باید کرد ص 358-65

قصیدہ دماوندیہ دوم ص 357-66

قصیدہ سکوت شب، ص 366-67

عبارت «شخص ناراحت» را رضا شاه درباره بهار بکاربرده است. ن. ک به نامه -68 حسین اعلاء، رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی درباره رهایی بهار از زندان، علی میر انصاری یاد شده ص 1717 سطر ششم

برای بحث درباره هزل و شوخی در شعر بهار، ن. ک به حشمت موید هزل و طنز - 69
و شوخی در شعر بهار ایران نامه ویژه نامه بهار، سال پنجم شماره 4 شماره 4 تابستان
1366، ص 596 تا 625

عشقی مقالاتی چون آرم جمهوری و جمهوری سوار، جمهوری قلابی و جمهوری -70 نابالغ و مظهر جمهوری را در روزنامه قرن بیستم منتشر نموده بود. نک به کلیات میرزاده عشقی به کوشش سید هادی حائری تهران جاویدان، 1373، مقالات عشقی

تاریخ احزاب انقراض قاجاریه، ج 2 ص 109- 71

مثنوی به یاد عشقی، ج 2، ص 1062، همچنین بنگرید به درمرثیه عشقی ج 2 ص 72-1231 ومقالات بهار درباره عشقی: مرگ عشقی قانون سال 1303، قتل شاعرجوان
مهرایران 1321

انقراض قاجاریه ص 293 تا 299- 73

شرح احوال بهار به قلم خود او در مقدمه ی بهار بر تاریخ تطور شعر فارسی به -74
کوشش تقی بینش ، مشهد، 1334، ص9

قصیدہ غضب شاہ، ص 506-75

قصیدہ حبسیہ، ص 513- 76

ناله بهار از زندان ص 615- 77

همچنین بنگرید به قصیده گرسنه ص 523، شهر بند مهر و وفا، 532، مرغ -78
شباهنگ، ص 590 غزل زندان ج 2 ص 1179، ناله ی بهار از زندان ص 615، و تبعید به
اصفهان ص 619

مسمط تا کی و تا چند، ص 516- 79

ناله بهار از زندان ، ص 615-80

پیرامون مجلس چهاردهم و فضای سیاسی آن بهار همچنین قصیده انتخابات (ص 81- 775) را سروده که در آن بازبانی گزنده به نیرنگ های انتخاباتی اشاره کرده است. قصیده یک صفحه از تاریخ (ص 817) نیز به مساله پیشه وری و طرفداری توده ای ها مجلس از آن پرداخته

بهار، مقاله دستور زبان، مجله تعلیم و تربیت سال هشتم، شماره 5 و 6 ص 12-9 -82
1317، 1318، نقل از بهار و ادب فارسی و جلد 2 ص 4

تاریخ کپی و تهیه ی فایل پی.دی.اف.: ۳۰ مرداد ۱۳۹۶ (۲۱ آگوست ۲۰۱۷، ۲۸ ذالقعده ۱۴۳۸)